[illegible]

حسب الفرمایش سرو دفتر تاجران جہان جناب حاجی شیخ رحیم علی صاحب تاجر کتب سلمہ

مفید نامہ
۱۳۱۶

بحسن صحت محمد وزیر باہتمام منشی حسین صاحب مہتمم مطبع [illegible]

[illegible] مطبع [illegible] الہ آباد مطبوع شد

فہرست مضامین مندرجہ کتاب نفیس نامہ کہ مشتمل بر پنج باب و یک خاتمہ است

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خالق عالم و درود و سرور بر نبی آدم صلی الله علیه و آله و اهل بیته اجمعین الطیبین الطاهرین
میگوید بنده شاه محمد یار ابدی الملقب بلسان الزبان نسوی خاک راه آل محمد رسول الله علیه و آله الصلوة
والسلام که اگرچه کثرت تصانیف استادان سرور و بزرگان نیک سیر کار بجای رسانید که نصاب
قوانین با مردم خود شستن احتیاجی نمانده فاما بسبب کم ضبط فاتر این عاجز بر معاصی آمده
فائده علوم باز قلم آورده بضبط بابی سه سوم ساخت تا مستبدیان بزبان فارسی بمبارکی حال
نمایند و از زمره ضروری بهره یافته این عاجز را بدعای خیر یاد سازند بعون المستعان
و مرتب این نسخه افادت نصاب مرتب است به پنج باب باب اول در اسما الهی که اکثر در تعبیر
و تقریر اهل عالم می آید و فیض هر یکی ازین اسما باب رحمت بر وی عالم میکشاید باب
دوم در اسمای عالم و مواضعات و اوقات و اشیای عالم باب سوم در حرکات و
سکنات و کارهای اعمال انسان و اذران و گران آنها که انرا افعال گویند بطریق
باب چهارم در آداب و القاب مراعات مراتب اعلی و ادنی و اوسط باب پنجم
در فنا و انجازات و دیگر تمامی کلمات ضروریه و قاعده این نسخه مستبد
بنظر مقربان نیکی می نماید که جهت مستبدی را بر خواندن روان یک نحو قولی و تقدیر جا حاصل آید

اولاً این را بپاوش و بهند لعبده انشای حسنی و انشای محمدی که از تالیف والد مرحوم ست
و مضامین سلیس موجب رسم ابنای روزگار دارد و اما پس انشای لکشا املامی این خوشه‌چین
که فی الجمله مضامین دلنشین و هم قریب الفهم در ابست تعلیم نماید که هر آئینه این ترتیب فائده
عجیب خواهد بخشید و شنیده شده که بر خواندن انشای معتبر استادان مثل تصانیف
ملا ظهوری و طغرا و ابو الفضل و مانند آن قادر خواهد گردانید بعون الله تعالی که قادر و توانا
ست و قدرت همه در ظل قدرت اوست گویا که آن کاخهای دولت را حرفی چند
خیابانی ست پسند و دل‌پسند درین صورت اگر شفیقی در ترقیم و تعلیم این اوراق
بدیده بزرگان پسندیده نماید گنجایش دارد و الا آنچه دانا داند همین مصلحت و سراپا
حکمت خواهد بود و این عقیدت گزین اول مرتبه باجتماع این نسخه [illegible] پرداخته و هیچ
و رسیده ابنای روزگار این نسخه مفید و بکار آینده ملحوظ شده [illegible] زیاده از همه مشفقی
مخلصی مظهر جوهرهای خفی و جلی میان ظهور علی صاحب سلمه الله تعالی [illegible] درستی
این کتاب شدند لهذا با وجود عدم فرصتی مهما امکن هرچه ممکن [illegible] انگاشته
نظر ثانی نموده مرتب ساخت سهو و خطا را از بزرگان امیدوار عفو و عطا است معنی
اکثر الفاظ بطور گفتگوی ابنای زبان و موجب تفهیم و فائده مبتدیان تعلیم و ترقیم نموده
اگر تعریف جوهر لغت و معانی لغوی بقلم آید برای ذهن نا تمیزان دشوار نمایان اهتمام
دیگر ست که بطور فرهنگ نوشته میشود و این کتاب مخصوص برای مبتدیان است
نه برای منتهیان که باب لغت بسیار وسیع و دراز است چنانچه بر آن
صراح و کشف اللغات و قاموس و رشیدی و جهانگیری و دیگر کتابهای
بسیار کلان و فرهنگهای بیشمار از دیر باز مالامال اند [illegible] رسید
تحصیل آن وقتی میشاید که قدرت آن در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند
برای آن قلم بند نموده که ابنای روزگار این رساله را در وقت
نیشه دارند تا از کار تردد اهل روزگار کتب اسلاف را مثل گلستان و بوستان
از غایت [illegible] آزمایشهای خود تحفه [illegible] تا باین نسخه [illegible]

باب اول در اسامی الهی جلت نعماؤه اول آخر ظاهر باطن خالق رازق قادر

منعم منان غفار منتقم کریم عظیم حاضر ناظر ناصر حافظ خبیر بصیر قدیر رافع البلایا علام الغیوب

مدرک حاکم خلاق فعال حکیم حلیم جهان آفرین جان بخش حی قیوم مرید آفریننده عفو

غفور عطوف رؤف لطیف ایزد یزدان سبحان الله احد صمد ودود واحد عادل رحمن

رحیم قهار کبریا بیچون بیچرا سمیع بصیر داور مهیمن ذو الجلال مسبب الاسباب مجیب

واهب العطیات قاضی الحاجات رافع الدرجات کافی المهمات علیم علام عالم شافی رب

پروردگار الهی فتاح باب دوم در اسمای عالم و متعلقات و اشیای عالم

مشتمل بر سی و چهار فصل فصل اول در اسمای عالم جهان گیهان آفاق عالم کائنات تکوین

مکونات موجودات مخلوقات دارین کونین نشاتین دنیا گیتی سپنجی سرای الفنا دار الانتقال

دار الفنا دار الفانی دار ناپایدار مزرع آخرت عقبی دار البقا جا آخرت اخری خلق خلایق خلقت

انام و البریه برایا غیب شهادت فصل دوم در شرح عالم علوی سما سموات [illegible] افلاک فلک

صوبه سرکار چکله بلده شهر پرگنه قصبه بنه موضع قریه ده محله سواد لواح ضلع چراگاه

جولانگاه بارگاه خانقاه درگاه دربار حضور جناب بازار کارگاه دبستان ادبستان

مکتب منزل مجلس بزم انجمن محفل مخیم خیمه جوسق حصار حصن باره قلعه معمور آباد آبادان

آبادی رابع ویران ویرانه صحرا دشت بیدا هامون بیشه بادیه بیابان وادی

فصل سوم در اسمای قصور و اسباب و اشیا که بعمارت تعلق دارد مکان

محل جای بقعه امکنه ایوان کاخ قصر مشکوی دره کوشک شبستان خانه آشیانه کاشانه

آشیان سرا عمارت تعمیر مسکن بنا بام طارم سقف کنگره محراب ایوان ستون ارکان

در سر در حلقه غرفه دریچه ناودان سوراخ روشندان پرده سراپرده سرادق سرای

تتق جلباب کتم حجاب نقاب محمل آستان آستانه عتبه سده نردبان سلم

بساط فراخ ارجک پیچک درخت صحن ساحت میدان درون اندرون بیرون کنج

زاویه گوشه کوی کوچه ره سبیل جاده طرق منهج شارع سکه راه مسلک سالک

اریب بلا نهیب ریگ زنقد ثلث مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس مسبع گرد مدور مستدیر بلند

پاسون بالا پست زیر فرو نشیب پایین فرود فراز غوک مغاک مغار گرو مناره گنبد هموار ناهموار

فصل چهارم در اسمای جهات جهت سمت سوی طرف جانب جوانب صوب شرق غرب

مشرق مغرب جنوب شمال راست سهی کج کژ مقابل روبرو راست یمین میمنه چپ یسار

برابر پیش پس عقب قدام قبل سابق نخستین نخست تحتانی فوقانی فوق تحت پایین زیر خلف

قدام

فصل پنجم در اسمای اوقات عهد وقت حین هنگام اوان زمانه دور دوران دهر روزگار

عصر یوم ایام لمحه لحظه ساعت طرفة العین آن پاس روز نهار شب لیل لیله لیلة القدر لیلة البدر

شبگیر صبح پگاه سحر علی الصباح بامداد بامدادان شام مسا امروز دیروز پریروز فردا پس فردا

شبانگاه شب پیشب پیشین ... تاریخ سلخ غره

فصل ششم در اسمای روزها

شنبه یکشنبه دوشنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه آدینه هفته عشره ایام ماهای عربی

یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثا یوم الاربعا یوم الخمیس یوم الجمعه

فصل هفتم در اسمای شهور قمری ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الآخر

جمادی الاولی جمادی الاخره رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال المکرم ذیقعده

ذیحجه فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی

بهمن اسفندار فصل نهم در اسمای زمین مدت عرصه سال امسال پیسال سال اینده

مدت مدام دوام دایم دائما علی الدوام همیشه پیوسته مدام مستدام سالها جاوید عرصه حال حالا

بالفعل اکنون اینون هنوز جدید نو حادث ابداع اختراع حدث ازل ابد فرتاج حشر

محشر رستخیز قیامت بازگشت آینده فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان سرما شتا

زمستان برسات بشکال بهار مهرگان فصل یازدهم در اسمای خلقت عالم کاینات جنبده جماد

سماوی علوی ارضی سفلی آبی فطار مخلوقات آنچه بر گونه جماد و نبات و حیوانات و انهه خالی

از جملهٔ عنصر نیست مخلوق را باعتبار غالبیت عنصر آن نام داشند این اسام هم نظم می آید که نفهم تسبیح

فصول آن بیاد شاید فصل دوازدهم در اسمای خلقت سما فلک گردون سپهر آسمان سما چرخ

الاسکان جنة المنتهی سبع بهشت جنت فردوس عدن ارم نعیم دار القرار روضه رضوان دار السلام غرف

اسامی دوزخ جحیم سقر هاویه دوزخ دار البوار اسفل السافلین جهنم سعیر اسامی فرشتگان

سبع اوصاف که با ایشان تعلق دارد فرشته ملک ملائک روحانی قدوسی کروبی جبرئیل میکائیل

اسرافیل عزرائیل اسامی انهار جنت کوثر سلسبیل تسنیم معین ساقی

ملکوت جبروت لاهوت ناسوت اسامی انجم آفتاب خورشید خور مهر شمس [illegible]

قمر ماه هلال انجم اختر کوکب عطارد تیر ناهید زهره مریخ بهرام مشتری برجیس زحل

کیوان قطب سهیل پروین بنات النعش کهکشان فرقدان کواکب نجوم فصل سیزدهم

در اسمای بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت فصل

چهاردهم در اسمای خلقت هوای هوا باد نسیم صرصر صبا سموم گردباد مرغ طائر پرنده هما

ققنس عنقا سیمرغ کبک تذرو مرغابی دراج طاوس مرغ خروس کلنگ ماکیان گنجشک

صعوه [illegible] عندلیب هزار دستان طوطی بلبل

قاز فاخته خفاش شب پر سیمرغ باز شهباز جره شاهین تهری شکره تیهو بوتیمار سار زاغ

کلاغ غراب بشن غلیواژ زغن و لقم چغز ملخ مگس پای پشه مور مورچه لال سپاه شالک کرم

شب تاب کیک فصل پانزدهم در اسما جانوران آلی یاری [illegible] عنکبوت تنیدی [illegible]

کشف باخه سنگ پشت نهنگ نکره فصل شانزدهم در اسما و اجزاء انسان حیوان

جسم تن بدن کالبد قالب اندام قد قامت بالا جان روح ارواح لحم گوشت شحم پیه [illegible]

دم خون رگ شهرگ شریان اسا باسلیق عظام استخوان غضروف عصب عضل الیاف

شعر موی کاکل جعد کلاله زلف جمجمه کاسه سر فرق سر تارک یافوخ کام مخ نخاع مغز لحیه

اعلی لحیه فک دندان سن سنان ضرس ناب لثه پیشک آلشه لبات [illegible] نواجذ

عارض رخ چهره کله ناصیه پیشانی جبین سیما جبهه صدغ شقیقه اشفار مژگان مژه دیده چشم عین العینین

مردم مردمک سواد چشم بیاض چشم ملتحمه قرنیه عنبیه عنکبوتیه بیضیه [illegible] حاجب

بینی [illegible] اذن [illegible] گوش [illegible] صماخ

حاج سیلی گلو نای حلق حلقوم کاکرتک عری عنق سبلت بروت لحیہ ریش محاسن فقار

شفت لب دہان دہن زبان لسان زنخ زنخدان غبغب کتف دوش تختہ الکتف

آباط ساعد زند اعلی زند اسفل ید دست کف دست الطا بغل براغوش کنار شت انگشت اباہم

اصبع انگشت سبابہ وسطی اخنصر بنصر ظفر ناخن ترقوہ ترقوتین سینہ صدر پستان ثدی

قص ظہر فقرہ ضلع جنب پہلو شکم ناف کمر سیانہ میان حقو ربہ قلب دل ضمیر صرارہ تلخہ

کبد جگر طحال سپرز معدہ شم معدہ امعا رودہ خمل آوردہ اشکنبہ کلیہ گردہ مثانہ شانہ

عصعص ساق سرین کفلگاہ ران فخذ زانو کعب شتالنگ قدم پاشنہ پا گنا لشت پای

فصل ہفتم در اسمائے بعضے چیزہا کہ از اجسام اہل عالم تعلق وارد سمیع سماعت سامعہ گوش

بصارت باصرہ ذوق ذائقہ لمس لامسہ شامہ خطر فکر ذکر خیال وہم قیاس مخاط الفت رایق

نزاق آواز ندا بانگ صوت اصوات صدا لحن الحان فصاحت بلاغت ذواحت لوس

ہوش ادراک خرد عقل دانش بینش نظر نگاہ تبسم غنچہ غمزہ ایما رمز

نازش بو کرشمه عشوه انداز طراز اشتر عطسه ارفع جشا فائزه تثادب خمیازه تمطی مهک

فواق قشعریره خله غشیان ثلمه خال ثؤلول آزخ دنبل دملار تبخاله آبله آسما

بعض اشیائیکه از اجسام انسان حیوان می برآید غائط براز کمیز بول صوت ضرط

گوز تیشک زبل سرگین سیل جرک فصل هجدهم در بعضی حالات اهل موجودات

ومتعلقات وکائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت رحت طرب سرور

مسرت افتراح انشراح ارتیاح خرسندی ابتهاج تفرح تبشط شادمانی بهجت

بشارت مژده نوید بیاسنکی فرحی فرخندگی یمنت جمعیت فرغت حشمت شوکت سطوت

شکوه قدر منزلت ابهت مرتبت رفعت مکنت اقبال جلال مکرمت عزت شرف

طمانیت ملاحت صباحت وجاهت اطلاع هدایت اهتدا ارادت اراده عزم قصد

اجازت حکم فرمان اسرار استعداد خاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب کاذب افترا

بهتان تشنیع تجویز فیض کرم سخاوت بخشش عدل حکمت عفت عدالت

حرص حسد بیهوده عطلت غفلت طاقت صبر قناعت تجلد عداوت شهور شجاعت

صحبت تفقد نوازش مهربانی شفقت عنایت اشفاق الطاف غرض عطا حقد عناد عداوت

سرکشی غضب خشم عتاب اعتقاد اخلاص اخلاق مهر وفاق خلاف ولا داد اتحاد موافقت

فروتنی تکبر نخوت عجب غم اندوه کلفت آزردگی ملال گمان اشتباه نهفتن باک حیرت بیم ترس

عهد پیمان قتل سماحت لجاجت الحاح عجز ابلهی حمق تیزی سیر نعمت تنگی سیر کشتی خود بینی

لعنت نفرین ستایش ثنا حمد آفرین تحسین دشنام جواب سوال پیغام پیام اعتذار عذر انکار اقرار قرار

مشکل آسان سهل صعوبت علاج تدبیر تزویر مکر سحر جادو افسون انصاف عظ نصیحت تزویر نیرنگ

فایده نفع تعطیل تاکید نشاط کشایش نیرنگ پیراهن غافل تهاون اهمال توقف تعجیل عجلت مهلت

ذخیره غنیمت یغما تجربه آمدن خارج دخل رنج ... زیاده منافع نقصان سود

خمس قرض سود نقد نسیه گرو رهن کرایه سامان ضیاعت حاجت بیچاره ... گنج فقر

رفوق تمیز سنگ گران تاوان ...

تفاوت فاصله دور نزدیک عنقریب کروه میل فرسنگ افسانه حکایت جنگ جدل حرب

محاربت داروگیر رزم مبارزت پیکار کارزار قتال مقابله نادر و عربده خرخشه هزیمت شکست

فرار صلح انفصال آزرم آشتی **فصل نوزدهم** در تعداد و شمار یک دو سه چهار پنج شش هفت هشت

نه ده یازده دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هفده هجده نوزده بیست بیست و یک

بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه سی

سی و یک سی و دو سی و سه سی و چهار سی و پنج سی و شش سی و هفت سی و هشت سی و نه چهل چهل و یک چهل و دو

چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت چهل و هشت چهل و نه پنجاه پنجاه و یک پنجاه و دو پنجاه و سه پنجاه و چهار

پنجاه و پنج پنجاه و شش پنجاه و هفت پنجاه و هشت پنجاه و نه شصت شصت و یک شصت و دو

شصت و سه شصت و چهار شصت و پنج شصت و شش شصت و هفت شصت و هشت

شصت و نه هفتاد هفتاد و یک هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چهار هفتاد و پنج

هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد هشتاد و یک

هشتاد و دو هشتاد و سه هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت

هشتاد و هشت هشتاد و نه نود نود و یک نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت

نود و هشت نود و نه صد هزار لک کرور لکهان اعداد عربی واحد اثنان ثلث اربع خمس ستة سبعة ثمانية

تسع عشر عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین سبعین ثمانین تسعین مائة الف چند چندین چندان بسیار کثیر فراوان

افزون زیاده بیش تمام همه همگی اندک کم انبوه ازدحام گروه هجوم طائفه جماعه فوج لشکر جیش عسکر

عساکر ضعیف ناتوان پیر شیخ برنا جوان شاب معمر کلان مهتر بهتر اولی شهنشاه شاهنشاه پادشاه

سلطان ملک شاه خاقان تاجدار جهاندار سالار شهریار تاجور کشورستان وزیر نایب منیب امیر الامراء

بخشی الممالک صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال عسس خواجه بی بی بنده غلام کنیز کنیزک خاتون بانو

بینا کور اعمی نابینا اصم اکم گنگ لنگ شل کل دستگیر محتاج تشنه گرسنه گدا فصل هفتم

در اسامی اقوام و اهل حرفه کاروان بازرگان سید شیخ مغل میرزا افغان زنار دار [illegible]

[illegible] سیه فروش تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب [illegible]

ننشی بخشی قانکوهی باغبان کدپور سفید باف توزباف صراف نساج ندافت حلاج عطار

رنگرز زرگر دروگر نجار معمار حمامی حجام آهنگر گازر قصاب خیاط تیرگر کمانگر صیقلگر

چرخگر کحال خشت پز چای فروش چوپی فروش شیشه گر ماهی گیر ملاح پزاز رسنگر خنیه دوز کفش دوز

چرم دوز پالان دوز شتربان ساربان قصاب تنبولی سنگ تراش حکاک سکاک مطرب مفتی طباخ نانپز بزرگر

براده ساز کاغذی فصل بیست یکم در اسامی اقربا و قبیله تبار دودمان خاندان خانمان

خویش اصل خوشی خسر پور خویش پدر مادر والده پدر قبیله گاه آب ابوالاخ اخ اخی اخوان

برادرزاده دختر هیشه بنت پسر فرزند خلف ابن پتی همشیره زاده خواهر زاده جد جده جد فاسد

جده فاسده شوهر صاحب خانه کدبانو زن زن پدر ابتاع زن ...

... ... فصل بیست دوم در ... شادی

شادی تولد فرزند شادی ... شادی ... شادی ... شادی ...

فصل بیست سوم در اسامی اشیای آرایش بدن از ...

17

حلقه بینی گوشواره مرسله یاره بازوبند انگشتری خاتم فص خلخال [illegible] زنگوله جلاجل وغیره اسمای

پوشاک وغیره کسوت پوشش لباس تشریف خلعت جامه دستار [illegible] عمامه تاج دیهیم افسر

کلاه [illegible] گریبان جیب آستین دامن کمر [illegible] ازار بند [illegible] پیرهن شلوار پاجامه

[illegible] آستر [illegible] بساط [illegible] گلیم [illegible] کفش [illegible] پاتابه پارچه

ابریشمی وغیره خز اطلس مشجر تافته حریر پرنیان کتان ابریشم [illegible] سقرلات [illegible] پنبه پلاس

[illegible] اسامی رنگ [illegible] سرخ احمر اسبز اخضر [illegible] سفید ابیض [illegible] سیاه

اسود [illegible] سواد کبود [illegible] زرد [illegible] فصل بیست و چهارم در اسامی غلات [illegible]

خوردنی [illegible] گندم [illegible] برنج نخود [illegible] شالی [illegible] ماش [illegible]

[illegible] کاه [illegible] [illegible] شکر [illegible] پیاز [illegible]

[illegible] فصل بیست و پنجم در اسامی طعام وغیره طعام نان [illegible]

[illegible] قند [illegible] نبات شکر [illegible] سفید شکر سرخ [illegible] سیاه

۱۹

سه روغن زیت و روغن سیاه روغن تلخ نمک پس شیرین ترش شور انگبین شهد عسل چاشنی وار خاکه

تلخ فصل بیست و ششم در اسامی آلات تحریر و غیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس مداد و سیاهی

شنگرف نگار و قلمتراش گزلک خایسک ورفش سوزن درفش تیشه سندان سنبه اره

کسی و ریح سنجه مقراض نقاره کوس دهل جلاجل تنبک فصل بیست و هفتم در اسامی متفرقات

طناب رسن گره حبل سمار میخ پیخ مسمار چنگک تکیه الید مفتاح قفل شداده

غربال پرویزن آسیا یاغش آسیاب کاسه ...ان کاوون کرمان تختی قاسه جوز ...

فطار جوال خوره زیکان حمار روسیا حلیه شتی با ... ان یامه سیان مانند با لوح

دیگ کلینه ... از ... کرهون ... بالحه ... نیک ... کیره ... ان ... ان جاد جانی ...

جلاجل غله القشان بادیا موملت موحیس فصل بیست و هشتم در اسامی ظروف و غیره خم آوند خوان

مرحل طشت سبو چه کاسه پیاله سید صراحی ساغر جام پیاله کیل لگن گلاب پاش فصل بیست و نهم

در اسامی ... روز و ... مه ... در سنگ ... تیر ... آرشیز ... کمان حلقه کمان ... شمشیر ... سپر ... قوس

مضرب توپ و تفنگ ضرب چرا که [illegible] باشد آن عزل عراده فصل سی‌ام در اسامی آلات و لوازمات سلاح

تیر کمان قوس سنان کمان گروهه تفنگ تیره علم ذوالفقار صمصام تیغ سیف حسام شمشیر شیشه [illegible] خنجر و غیره [illegible] شکار

خدنگ پیکان تیر جبه جوشن خفتان زره خود ترکش ناچخ تازیانه مقرعه قربان چوبدستی پیش قبض

فصل سی و یکم در اسامی گلشن و جنس نباتات و اشجار میوه و ترکاری و غیره بوستان گلستان حدیقه روضه

گلزار ریاض چمنستان لاله‌زار چمن خیابان سبزه مرغزار دوحه درخت شجر نخل گلبن نهال سرو شمشاد اصل

اصول بیخ فرع برگ [illegible] ریشه شگوفه [illegible] ازهار خار گل [illegible] چوب [illegible] درخت [illegible] ارزن [illegible]

خار رطب [illegible] گیاه [illegible] گل [illegible] اسامی میوه‌ها [illegible] انگور [illegible]

جوز بادام [illegible] خربزه [illegible] ترنج [illegible] نارنج [illegible] اسامی

مصالح [illegible] زردچوب [illegible] کشنیز [illegible] قاقله [illegible] قرنفل فلفل دارچینی [illegible]

اسامی چند ادویه [illegible] شربت [illegible] روغن بادام [illegible] نانخواه [illegible]

عسل انگبین [illegible] سکنجبین [illegible] [illegible] دل [illegible]

اصل السوس [illegible] رب السوس گل [illegible] دانه انار دانه بلیله زرد بلیله سیاه کلمتی سیاه شتال

تمر هندی آمله زنجبیل پستان پستان [illegible] فلوس بنفشه عناب تخم خیار [illegible] گل سرخ سنا مکی

طباشیر زیره سفید زیره سیاه فصل سی و دوم در اسامی بعض اشیا [illegible] گل خاک غبار گرد [illegible]

خشت کوه سنگ حجر جواهر شبه الماس یاقوت لعل زمرد فیروزه سیم فضه [illegible] اشرفی [illegible] طلا زر

روپیه [illegible] مرادی تنگه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره فصل سی و سوم در اسامی خلقت [illegible]

[illegible] فصل سی و چهارم

در اسامی خلقت آبی و آلات که از او تعلق دارد آب باران بارش مطر [illegible] ابر سحاب برق بحر دریا

عمان [illegible]

شبنم [illegible] قطره [illegible] سیلاب [illegible] گلاب [illegible] گل [illegible]

بشیره خرمهره مروارید دُر لولو لآلی گوهر کشتی سفینه فلک [illegible] فصل سی و پنجم در بیان قوانین علم

صرف در آوردن صیغها از مصادر و گردان و اوزان آنها باید دانست که افعال چند [illegible] تعلق دارد [illegible]

افعال زمان آنها لابد هست چون ماضی زمانه گذشته و حال زمانه موجود و مستقبل زمانه آینده و امر حکم کار و نهی
منع از کار و فاعل کننده کار و مفعول کرده شده و غایب پوشیده از نظر و حاضر و مخاطب خطاب کرده شده و متکلم کلام
کننده و مذکر مرد و مونث زن و اثبات بودن چیزی و نفی نبودن چیزی و برای آنهمه اختصار این صیغهاست اگر
تمام از متصل با شرط و جزا و غیره مطالب متعلقه نوشته آید طول عبارت میشود که یاد گرفتن آن مبتدیان را دشوار و
گران باشد و اگر مجمله گذاشته شود سبب کم مطالب هم زمین شود بنابران بطور اختصار در پنج قسم نوشته شد
که فایده تام و مزید بعد تصحیح و لوالله چون تمامی صیغها از مصدر ساخته میشوند لهذا اول مصادر بنام قلم می آید
طریقه ساختن افعال بعد ابتدا و دیگر آغاز رفتار بهیئت حروف تهجی باشند حروف شرط و جزا و غیره

باب الالف

آمدن آوردن آغازیدن آختن آفریدن آگاهیدن آلاییدن آمرزیدن آرزیدن آزردن

افراختن افراشتن افزودن افسردن افگندن انباردن آسودن انجامیدن انگاردن انداختن

انگاشتن افروختن آشامیدن آگندن ایستادن آزردن افشاندن افشردن افتادن آموختن

آراستن آمیختن آویختن آلودن آمودن آماسیدن اندیشیدن اندودن انباشتن آهختن

باب الباء

برداشتن بردن بستن بخشیدن بالیدن بوسیدن برآمدن برآوردن بودن بریدن بیختن باستن بافتن باریدن

بوسیدن بافیدن باختن بالیدن بایستن بیختن برگشتن بیختن

باب الباء فارسی

پختن پریدن پوشیدن

پرانیدن پیوستن پیراستن پذیرفتن پروردن پالودن پیچیدن پاشیدن پرستیدن

پرداختن پرسیدن پیچیدن پژمردن پروسیدن پرانیدن پوشیدن پسندیدن پیمودن

پیوستن باب التاء فوقانی تاختن تافتن تپیدن تراشیدن تراویدن ترسیدن تنیدن

تنیدن توانستن باب الجیم جستن جستن جنگیدن جنبیدن جبانیدن جوشیدن باب جیم فارسی

چسپیدن چپیدن چربیدن چکیدن چیدن چشیدن چریدن باب الخاء خوردن خندیدن

خواندن خاریدن خلیدن خراشیدن خاییدن خورانیدن خروشیدن خراشیدن خواستن خمیدن

خوابانیدن خوشیدن خلیدن خریدن خستن خفتن خروشیدن خیسیدن خمیدن باب الدال دویدن

داشتن دوختن دادن دمیدن دریدن دزدیدن درخشیدن دوشیدن درخشیدن درودن دوشیدن

باب الراء رفتن رسیدن رسیدن رنجیدن رستن ربودن رمیدن راندن رفتن رقصیدن رسانیدن

رخشیدن رسیدن رشتن رهیدن رمیدن رسیدن باب الزاء زدن زدودن زادن زاریدن زاییدن

زدن زیستن زولیدن باب السین المهمله ساختن سنجیدن سپاریدن سپردن سرشتن

ستودن سگالیدن ستودن ستیزیدن سرشتن سریدن سگالیدن

شتاشیدن شتیدن شمیدن شگافتن شناختن شمردن شدن شوئیدن شلیدن شتابیدن شکیدن

شکافیدن شفتن شوریدن باب العین طلبیدن طلبیدن طراویدن باب الغین غلطیدن غنودن

غریدن فشاریدن باب الفاء فریفتن فهمیدن فزودن فروختن فرسودن فگندن فلخیدن فرستادن

فرسودن باب الکاف کفتن کندیدن کاستن کوفتن کستن کشیدن کاشتن

کاوفتن کاویدن کاشتن کوشیدن کردن باب الکاف الفارسی گشتن گفتن گرویدن گمیدن

گزیدن گسیختن گریختن گشتن گذاشتن گزاییدن گفتن گردیدن گماشتن

گستردن گسستن گشتن گداشتن گرائیدن باب اللام لرزیدن لخشیدن لافیدن لیسیدن

لائیدن باب المیم ماسیدن ماندن مالیدن مردن باب النون نهادن نوشیدن نمودن نشستن

نمیدن نگریستن نبشتن نگاشتن نوردیدن نوشتن نواختن نالیدن نوشتن نهفتن

نازیدن نامیدن نگاشتن نوشیدن باب الواو وزیدن ورزیدن واخیدن ورغلانیدن

باب الهاء هشتن هاشیدن هراسیدن باب الیاء یافتن یارستن بدانکه از این

تصریف یک مصدر مفصلا نقل می آید دیگر تصاریف تمامی مصادر را بهمین طریق از قیاس بیان استخراج کنند

تصریف افعال ماضی مطلق از آمدن و این ماضی را ماضی مجرد هم گویند آمد آمدند آمدی آمدید
آمدم آمدیم تصریف ماضی قریب آمده است آمده اند آمده آمده اید آمده ام آمده ایم
تصریف ماضی بعید آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودید آمده بودم آمده بودیم
تصریف ماضی ناتمام و این را استمراری نیز گویند می آمد می آمدند می آمدی می آمدید می آمدم
می آمدیم تصریف ماضی تمنائی و این مشروط نیز گویند آمدی آمدندی آمدمی تصریف ماضی احتمالی
و این را موهوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید آمده باشم آمده باشیم
تصریف حال می آید می آیند می آئی می آئید می آیم می آئیم تصریف استقبال خواهد آمد
خواهند آمد خواهی آمد خواهید آمد خواهم آمد خواهیم آمد تصریف مضارع آید آیند آئی آئید
آیم آئیم تصریف امر بیا بیاید بیایند بیائی بیائید بیایم بیائیم تصریف نهی نیاید نیایند
میا میائید نیایم نیائیم اسم فاعل آینده آیندگان آینده آینده اید آینده ام آینده ایم اسم مفعول
آمده شده آمده شدگان آمده شده آمده شدگانید آمده شده آمده شدگانیم باید دانست که
جمله این تصاریف که بیان شد این را صرف کبیر می نامند و اگر یک یک صیغه اصل از هر تصریف گرفته
جمع نمایند آن را صرف صغیر نامند صرف صغیر آمد آمده است آمده بود می آمد آمدی آمده باشد
می آید خواهد آمد آید بیا میا آینده آمده شده و در تصاریف نفی هر یک تصریف

آنکه پیدا نمود و پیدا شود یعنی جمیع تصاریف مصدر بر قیاس کنند ای بر نهجیکه حرف نون از صیغه نفی گردد

نبیاید نیایند نیا نیاید نمی نیاید نیایم بیایم نیا بیاید بیایند بیا بیاید تصریف صیغها و گردان بعضی الفاظ و کلماتست که

در هر صیغه شامل شوند بمعانی متغایره و صیغها بعینها موجب تغیر قدری آنکه دیگر ازان حاصل آید

اول بیان کلماتیکه گردان آنهم مطور ند که میشود هر یکی ازین الفاظها که بیان شد مخصوص

است الفاظ مخصوص برای بناهای ماضی قریب بصیغه هست آئی آید ام آیم ایشا اند

دیگر که از افعال متعدی تعلق دارد شد شدند شدی شد شدم شدیم الفاظ مخصوص برای

بناهای ماضی بعید بود بودند بودی بودید بودم بودیم کلمات اثبات که بزمانه حال تعلق دارد

نیست نیستند نیستی نیستید نیستم نیستیم الفاظ مخصوص برای بنای صیغهای استقبال خواهد

خواهند خواهی خواهید خواهم خواهیم الفاظ مخصوص برای ماضی استمراری باشد باشند باشی باشید

باشم باشیم صیغهای امر غائب شود شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه از دیگر گردد

ترا چرا چگونه چه چیست چند چندان چندین چنین آن آنکه اینها اینها او اوشان ایشان ازان ازین ازینها

ازینها از او شان از ایشان اینجا آنجا ازانجا کجا کی از کجا کس ایشان خود آنکس آنکس سن با تو شما هرگاه

ناگاه لابد بان اکنون حال اید ون هنوز تا به هرگز نیز آینده فقط و با هم الا مگر زنهار و گرنه اگرچه

هرچند گمین فاما فکلیف آسید بیم رجا ترصد ترقب توقع لازم مستلزم قد بختی تاکید تقیید و چون سبق آنچه

معلوم و بیان بیتدی وارد آید موجب آن گردان باید کنانید و الفاظ متفرقه را شامل نموده از مبتدیان

پرسند تا او بهای ترکیب الفاظ مفرد شده بمعانی و عبارتها قدرتها یابد و آن اینست از رفتن صیغه ماضی

قریب رفته است صیغه ماضی بعید رفته بود صیغه ماضی استمراری میرفت صیغه ماضی مستمر و طریبای استمرار

۵

۲۷

رفتی صیغه ماضی مشروط دوم با کلمه می رفت صیغه ماضی موهوم رفته باشد صیغه حال میرود صیغه استقبال

خواهد رفت صیغه مضارع رود صیغه دوم استمرار میرفته باشد صیغه امر حاضر برو صیغه نهی حاضر مرو صیغه

اسم فاعل رونده مفعول [illegible] صیغها نیست بعد گردان هر آخر حرف الفاظ کلمات مناسب آنکه شاغل هر صیغه

خوانند کنند و ترتیب گردان کردن او اینست چنانچه از کجا رفت از اینجا رفت در رکعت رفت در اینجا

رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت این رفت نزدیک رفت آنکس رفت اینکس رفت

کجا رفت کی رفت از کجا رفت خود رفت بحال رفت رفته بود میرود رفته بود و شب رفته میرود رفته بود

پرشب تو را رفت فردا خواهد رفت پس چرا میرفت [illegible] رفته باشد [illegible] رفت در نیم شب [illegible]

تا شام رفت تا صبح رفته بود مهمان رفت [illegible] رفت چنان رفت [illegible] رفت در حجره رفت و [illegible] رفت

در بیت الخلا رفت در بازار رفت در باغ رفت [illegible] رفت بر بام رفت بر بالاخانه رفت [illegible]

رفت برای خوردن رفت برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس دیگر صیغها در استعمال همین کلمات که بالا

مرقوم گشته گردان کنانند و بطور هر قوم الصیغه یک یک صیغه از هر مصدر بطور [illegible] نموده شد [illegible]

استخراج کنانند جمیع الفاظ هر قوم المصدر را دیگر افعال بطور مثال مذکور از مبتدی بگویانند تا [illegible]

[illegible] در [illegible] بودن این الفاظ [illegible] باب چهارم در آداب القاب

[illegible] که القاب بر [illegible] هر سلطان [illegible]

[illegible] اولائق مرتبه او باشد

[illegible] است [illegible] قبله و کعبه

[illegible] از حد نگاه داشتن یعنی [illegible]

[illegible] خواهد آمد [illegible] اگر سخن [illegible]

[illegible] غرض بکار رست و رواج القاب [illegible]

[illegible] که از فیض بزرگان [illegible]

صورت [illegible] آئین [illegible]

باشد [illegible] همان القاب سالقه [illegible] پرداخته و در [illegible]

[illegible] ماده خود تصنیف کرده [illegible] آن [illegible] پوشیده و پنهان [illegible]

القاب عالم و واقف حقائق و کاشف دقائق علم و معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی

بعد اهدای گلدستهٔ بندگی و ارمغانی غنچهای پرستندگی معروض میدارد **القاب** پایهٔ عنایت

و تهور پناه فلانی عطوفت و عرضی مرسله رسیده و بنظر گذشت کاشف ملتمسات گشت میباید که همواره

بتسطیر چگونگی حالات انجا مطلع نموده باشند زیاده چه **القاب** پدر سایه بلند پایه صاحب قبله خداوند

خداوندگان ظل ظلیل رحمت ایزد سبحان حضرت ولی نعمی صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باد

فدوی فلانی آداب تسلیمات فدویانه و کورنشات معتقدانه بجا آورده معروض میدارد **القاب** دیگر

ملجای فرزندان و معاذ نیازمندان صاحب قبله خداوندنعمت مان الٰهی عطای ملی نعمی ادام الله اقباله

بعد ادای آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیدتمندی معروض بموقف اقبال مبلغ اجلال میرساند

ایضاً قبلهٔ صوری و معنوی کعبهٔ ظاهری و باطنی حضرت ولی نعمی صاحب ظل العالی فدوی فلان

بعد ادای آداب تسلیمات فراوان و کورنشات بی پایان معروض رای مهر ضیای میگرداند **القاب**

پسر نامی تجارت عمر و زندگانی و عصای هنگام پیری و ناتوانی زاد عمره **ایضاً** برخوردار نور العین

فرخنده اطوار سعادت آثار طول عمره **ایضاً** نور البصر لخت جگر قرة العین فلانی در حمایت ایزدی

بوده شاد و کام باشند بعد ادعیه و فهمیده که دوام و روز بروز بیست مکشوف خاطر عزیز باد

ایضاً برخوردار نور الابصار فلانی زاد عمره و قدره پس از دعای طول عمر و حیات

مطالعه نمایند **ایضاً** برخوردار سعادت اطوار طول عمره بعد عودت فرید سیات ترقید حیات

دارضح باد **القاب** مادر سایه عاطفت پیرایه والده صاحبه مشفقه مکرمه بر تارک فرزندان

مخلد و مستدام باد عبین قدوسیه را بگانگونه آداب و تسلیمات نورآگین ساخته معروض میدارد

ایضاً والده صاحبه خداوندی خداوندگانه مد ظلها العالی گلهای کورنش و تسلیمات را نثار

سر تفاخر ساخته معروض بآن جناب میدارد **ایضاً** مخدومه متق عصمت مستوره پرده عفت

عصمت والده صاحبه قبلهگاهی خداوندی پرورش فرمای فرزندان طفل گشته فرق

نیازمندان مریم زمان مد ظلها جبین فرزندی بخاک ارادتمندی نورآگین ساخته

ملتمس بذروه آنجناب فیض مآب میگرداند **القاب** برادر کلان اخوان صاحب

مشفق مهربان برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیازمندی و تمنای

ادراک دولت صواصلت ساعی که زیاده از حد بست کشوف ضمیر عطوفت پذیر میگرداند

ایضاً اخوان صاحب قبله فیض رسان مظهر جود و الاحسان سلمه الرحمان بعد تقدیم مراسم بندگیها

و تمنای حصول استفاده خدمت فیض موهبت معروض رای خورشید ضیا میگرداند القاب

برادر خرد برادر حسن سیر القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد اشتیاق ملاقات بهجت آیات که مزید

بران متصور نیست کشوف خاطر عزیز باد ایضاً برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر محمد عابد حفظه الله تعالی

بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند القاب عم صاحب قبله خداوند خدایگان مظهر

جود و الاحسان سلمه الله تعالی ابدا ادای آداب تسلیمات که شیوه بندهای راسخ الاعتقاد است

معروض رای فیض پیرای میگرداند القاب همشیره کلان همشیره صاحبه مشفقه مکرمه معظمه که اهم امور

در پیرو و عصمت است سلامت بشفقت شیفته در وو کرامت مود تر صلد که همواره بترقیم مراسل صحیفه

شریفه شادان و خرم جان مسرور نموده باشند که تسکین خاطر از نست القاب همشیره خرد عصمت پناه

عفت و ستکاری همشیره عزیزه حفظها الله بوصول مکاتبه مسرت افزا فرحتهای گوناگون حاصل گشت

لازم که همواره بترسیل فرحت نامجات مع چگونگی حالات مسرور ساخته باشند که سرآئینه خوشی خاطر

بهترین مقصود است زیاده چه برطراز د ایضاً همشیره عزیزه مجلس نشین عفت پرده گزین عصمت سلمها

الله بعد انهای مراتب انس آنکه القاب بطیط الخانه با دل یگانه در حفظ امان ایزد منان باشند خاطر

بحقائق مندرجه معلوم گردید میباید که پیوسته بتحریر حالات انجا مطمئن مینموده باشند که موجبها

حاصل میشده باشد زیاده چه نگارش رود القاب شوهر از طرف اهلیه صاحب خانه محرم اسرار

سرتاج افتخار من سلمه الله تعالی متعالات تمنای استفاده خدمت والا بیرون از حد و شمار

بعرض مطالب می پردازد ایضاً صاحب سرتاج من سلمه الله تعالی بعد آداب که پیرایه عرض

مینماید ایضاً مصباح شبستان محرمی مفتاح ابواب همدمی واقف اسرار نهانی محرم اطوار دل و جان

تکیه گاه مرادات برآرنده حاجات خداوندگار کاشانه سلامت بعد آرزومندی حصول اتصال

بهجت اشتمال ابراز ضمیر لطف تاثیر میگرداند القاب اهلیه جلیس خلوت خانه خرمی انیس

غرلت بیغمی محرم اسرار و واقف اطوار اهلیه ناظم کاشانه معلوم نمایند بعد تحریر اشتیاق معانقه

جسمانی و تقریر شوق ملاعبه رسمی بیشتر خاطر عزیز باد سرگذشت اینجا سپاس عافیت ایشان و هم

۲۹

مرغوب القاب حکیم مهاروا انفاس متبرکه آن نباض صحیح اوزای مظهر اعجاز مسیحائی باد و بعد از روی
دریافت مواصلت وافی ملبا بحجت که قلم تحریر آن سرگوشی محرر دوات میسازد تا مستوی تقصیر منیر گردانیده آمد
ایضاً نبض شناس بیماران علاج رس بیچارگان حکیم صاحب مهربان امیدگاه امید واران
مسیح زمان سلمه الله تعالی بعد ادای تحیت و ثنا مبرهن ضمیر منیر گردانیده می آید القاب شاعر
سحر دفتر سخنوران هنرپرور سلامت رقیمه معنی نگار آن خلاصه تکیه پروران روزگار بزم قدر در
وصول گشت اگر آئینه همین بیش بود کلمه بلطافت ضیافت طبع این مسرا با نیاز میکرده باشند
بعید از بزرگ منشی سخنوران بود زیاده چه تصدیع دهد القاب قاضی محکمه شریعت اطهر بوجود گرامی
منظر آن مروج قوانین شریعت نبوی محی مراسم ملت مصطفوی زیب و زینت پذیر باد پس از
تبلیغ مراتب مسرت و انکسار و تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوهٔ عقیدت نهاد آن زمان
نهاد و است بعرض منیر رسانند ایضاً سعادت پناه طریقت دستگاه سلمه الله تعالی رقیمه
بیعت ضمیمه آن شریعت پناه موصول شد بر حقایق مرقومه اطلاع دست داده گردیده هم با خصوص
ملاقات جسمانی مستطیر صفا و ضیا نشاط فرحت آیات محصول بر اعلام کارزو فرمایش آن جواز مسرور
و شادمان داشتن سرور خاطر افزود نست زیاده چه تصدیع دهد ایضاً تبارک و تعالی ذات
بالطف اوست بخشش گلشن شریعت و نضارت ده چمن معدلت کشاینده معاقد مشکلات
حقائق دینی قاعده دان طریق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی صاحب را
تا منصوب سلامت با کرامت دارد بعد آداب مستمند نیاز و معروض [illegible]
میگرداند القاب ایل سخنوری مجمع کمالات منبع مطلوبات کاشف دقایق
حقائق ولی الظهور صاحب شفیق مفا اذ مخدوم یگانه معدن الطاف بیکران سلمه الله تعالی
بعد گزارش مراتب نیازمندی و تقدیم مراسم مشتاقی که مایه سعادت ذخیره ایست مشهور
مشهود رای بیضا ضیا گردانیده می آید القاب فیض بخش ارسر دل الهی مطلع انوار نامتناهی
حضرت شاه صاحب قبله و اهم قبضه بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی ادراک
دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی ست مشهور رای رزین خاطر مهر آگین
میگرداند ایضاً حقائق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه مستغرق بحر [illegible]

محو مشاهدهٔ تجلیات نامتناهی قبله و این خاکسار کونین دام فضاله بیش از اظهار آداب
عبودیت و انکسار بعرض باریابان دربار فیض آثار میرساند القاب و آداب ها و
و اشتیاقهای بی غایت منظر نیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایهٔ افضال پر کمال ایزدی ظلل
آفتاب ... ... سرمایهٔ مجموعهٔ علم و عمل مرکز دایرهٔ جلال و تحمل منبع کمالات بنیان مجمع فتوحات
فراوان حضرت ... صاحب قبله و کعبه مکرم و محترم دام فیضهم ابدالدهر گره کشای معاقد دل و
کشاینده ... ... مستفیضان عقیدت نشان قال گستر باد بعد التقدیم لوازم عبودیت
تقدیم مراتب ... مطالب ضروری عرض میدارد ایضاً منبع تفضلات مظهر کمال سر قبلت
معلمای ... پر برکت فیض اثر حضرت صاحب قبله و ارین خداوند کونین مخدوم مکرمی حبیب ملکم
کمترین ... یان جبین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت و سر افگندگی بخاک عجز و انکساری سوده
بدروهٔ اقبال شمع اجلال میرساند القاب شاگرد نقش طراز صحیفهٔ سعادتمندی حرف پرداز
جریدهٔ بخت یاوری ... افضال شکوفهٔ ... تفضلات و تعالی ... از عنایت کبریا بدام
بکرم عمیم ... کریم ... تبهٔ کامروایی زادت و ارین باشند بعد ادعیه و تمنیهٔ مطالب الا
مرقومه گرامید القاب معشوق رنگ بهار گلزار ... رانوبهاری و رافزون ... فرون
باشند بعد آبرازه نالهٔ دورو دل ... الطلب ... والد ایضاً گل گلستان محبوبی سرو بوستان
مطلوبی رنگ بوی ... لوای آبروی انجمن دلربایی جهان نوز عاشقان سرفراز معشوقان باشند
بعد ابراز ... دلریشی و صدآفت کیشی بطلب میگراید ایضاً محبوب ... قلوب ... گزاره
سرقد سیمین عذار نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی وار شیرین ... دلدار
مشتاقان زود رهم بخش عاشقان دل افگار دلنواز ... رحمت روان ... ان ... زبان
با من حضرت سبحان ... وتبالیف قلوب مشتاقان صداقت اسلوب ... باشند ... سوز
آتش افروز که تلاطم امواج مهاجرت و تراکم افواج مفارقت زورق هوش و حواس این ... صداقت
اساس را غرق ساخته خود را بباد ان بخشنده مراد سید القاب عاشق صبح صادق روز
صادقی و شفق شام و افقی آزادو گرفتار رفیق شبهای تار ... جانا ... یا ... کلفت
رفته باشند بعد ازحسرت طراز ... آن سر ... ان ... احوال

دل و جان خود سپکر اید ایضا دل افگار مهجور زار و یادگار مجنون و فرهاد و تشنه همیشه باذوق
و شوق باشند بعد از دل و بی جان افزای بردن خانه ختم پیر انجمیر بدعا ست ایضا عاشق
مشتاق طالب وصال حلقه مقصود جمال مجنون دوران فرهاد زمان گرم رو بادیه محبت ره نورد طلب
سودا زده ولهم از جام وصال محبوب شاد و کامیاب باشند بعد شرح پریشانی حیرانی که بتقاضای ربانی جابجا
مهجور است در مدح و الاسح با و القاب بزرگان و دیگر اشیای زبان از طرف فقرا
محب الفقرا ملاذ الغربا سلمه الله تعالی ایضا محب الفقرا مقبول اهل الله برگزیده حضرت
اعلی ولی الله سلامت با کرامت باشند بعد دعوات فراوان و اشتیاق ملاقات بی پایان مشهود ضمیر
محبت پذیر با و القاب خادمان فقرا خلاصه دودمان اولیا سرور روشنی مهر علیا الست رهنمای
سالکان پیشوای عارفان زاد الله فقه و عنایته بموجب برکات خدمات القاب سیادت
دستگاه شرافت پناه مهر سکار علی بعافیت باشند القاب سپاهی شجاعت و تهور پناه فلانی
در حفظ الهی باشند ایضا شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی و عالم فضیلت کمالات
دستگاه مولوی ... بعافیت باشند ایضا فضائل اکتساب کمالات مآب محمد باقر حفظه القاب
حکیم حکمت و حذاقت دستگاه حکیم احمد علیخان حفظه الله تعالی القاب عامل امانت پناه فلانی
بعافیت باشند القاب شیخ مدنی عزیز القدر فلانی محفوظ باشند ایضا خصوصیت دستگاه
فلانی حفظه القاب صاحب که اهل عزت باشد عزت آثار فلانی حفظه القاب اهلکاران
که فی الجمله عزت و ترتیب و رتبه باشد جلالت و مال آلات دستگاه فلانی محفوظ باشند القاب خدمتگار
مستحسن الخدمت فلانی حفظه ایضا معتمد الخدمت فلانی حفظه القاب دیوان و منشی که اعزه
دربار اند گرامی قدر فلانی بعافیت باشند القاب اراکین دربار سلطنی که از دیگر نوکران قرب و منزلت
زیاده دارند سیادت و نقابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه مورد مراحم نمایان مبلغ عواطف بیپایان
مشمول جلال و الاشتاهی بوده بعد مشتاقانه ایضا رفعت و عوالی مرتبت میر ذوالفقار علی حفظه الله تعالی
ایضا رفعت و شجاعت نشان فلانی محفوظ باشند القاب شیخ مشیخت و ... مرتبت
شیخ فلانی حفظه الله تعالی القاب خداوند نعمت از طرف ملازمان و طریق عرض کمینه
پادشاهان و امرا عرضداشت کمترین خادمان عقیدت نشان فلانی بپایه آداب

ایستاده بعرض فیض پایان حضور لامع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز خواقین سجر سپهر سپاساند عرضداشت خانه زاد و بلا اشتباه مهر پناه فرق عبودیت بزمین خاکساری سائید و جبین عقیدت را ضیا پذیر نقش جان نثاری جان سپاری گردانیده ذره وار بموقف عرض شرف اندوزان محفل سپهر قرین و مستفیضان انجمن بهشت آیین میرساند القاب شاهزاده عرضداشت رسوخیت گزین محمد سعید بعد ادای آداب مراتب کورنش و تسلیم که سجیه رضیه فدویان عقیدت تصمیم است بعرض عاکفان عتبه دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضا عرضداشت عقیدت شعار عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص و انکساری طره عمامه افتخار نموده بعرض بهره اندوزان محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان کیوان جاه مهر روی زمین است میرساند القاب بیگم صاحبه عرضداشت کمترین پرورده های مهر خیریت آثار مهر پایه بعد تقدیم مراتب صراحت و انکسار و تتمیم روابط خضوع و افتقار بموقف عرض محرمان ایوان دولت و شهر یاری حجابان سراپرده عفت و شکیبائی نواب تقدس مآب مهر پناه ملکه عالم و ترساحبه محجوبه میرساند ایضا عرضداشت کمترین ترقی طلبان عبودیت طراز مهر بنیاد سپاس پیش جاده اطاعت و انقیاد بهای مراد ادت و اعتقاد نموده ببار یابان شبستان تقدس نشان مهر القاب قدسی القاب ملکه زمین و زمان صاحبه عالم و عالمیان میرساند القاب وزیر عرضداشت شاکر عنایات محمد شبیه عبد الغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تسلیم لوازم پرستندگی بموقف عرض بهره یابان سعادت حضور ... نواب الاعظم ... استظهار ... صاحب قبله دو جهان میرساند ایضا عرضداشت کمترین بندگان ... نشان مهد زبان بجا آوری کورنشات فدویت ... را ذریعه احراز سعادت و وسیله رتبهای مفاخرت انگاشته بعرض باریافتگان حواشی بساط فیض مناط محفل عطا ... نواب فلک جناب صاحب قبله ارباب تمنا و کعبه اصحاب خدمی صفا میرساند القاب ... نواب صاحب والا قدر عالی منزلت نقاوه دودمان امارت سلاله خاندان ایالت و اقبال ولتواله فدوی فلان آداب تسلیمات فدویانه بجا آورده معروض رای خورشید ضیا ... مسگیرانند ایضا بعرض نواب صاحب قبله خداوند خدایگان نامور دوران ام اقباله

سرنامہ باب پنجم در سیر و انجابات منشیات و رقعات برعایت مراتب مشتمل بر پنج
فصل فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسید نوشتجات فصل دوم در رسید انجابات
و معاملات بهر کرنه مثل تمسکات و پته و قبولیت وغیره کواغذات شرعیه ضروریه و اسوال
و جوابهای آن فصل سوم در مبارکباد و تہنیت فصل چهارم در شفا و صفات تعزیت فصل پنجم در رقعات
شوقیه و طلب شیها و رسید اشیا وغیره مطالب ضروریه فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات
و رسید جوابها و نوشتجات بطریق رقعه اول میرزا صاحب مشفق مهربان مودت نشان سلمه
الله تعالی اشتیاق ملاقات مسرت آیات آنقدر مستولی است که باحاطه کلک زبان سلک نمی آید
تا بیان آن نپرداخته مختصر مشتاقم گذشته نامه وداد را به تسطیر مدعا سرگرم داشته پاس انیدکه گاهی
روانه شد یکبار ... و طراوت ... مزاج سامی و اتمام مطلوب مشفق من جای تعجب
و مقام حیرت که ... قطعه اشتیاق نامجات بصواب مردمان زندگان الفت ...
داشته لیکن با وجود آنهمه مردمان از یک پرچه قرطاس محبت بپاس شادمان نساخته اند آنجا
در عالم ارتباط کم توجهی گنجایش ندارد شایان الطاف چنانست که اکنده تبرقیم سامی انجاب
جسمانی ... روحانی توان شمرد زیاده شوق و بس رقعه دوم در جواب رقعه اول ...
منظور عنایات فراوان ... توجهات بی پایان سلمه الله تعالی ... اشتیاق دکلمه
و شوق ... قلم آوردن محض تکلفات رسمیه پرداختن است لهذا بآن نگرائیده بمدعا می آرد
سامی ... شکایت عدم رسی ... نیاز شمایم وصول عاطفت آورده
... خاطر منتظر افزود ... قطعات ... نیاز ابلاغ داشته محض از قصور
موصول ... گرامی ... الطاف ... اشفاق آیات ... آنجا
... گنجایش ... باشد ... طریقه ... مسائل محجوب
... زیاده ... شوق ... مطالب ... رقعه سوم ...
... شیخ قمرالدین صاحب سلمه ... زبان ...
... تشریف داشتن اینجا ...
... ملاقات آن نیست که ... سازد ... که ... عاطفت

لاهور رسیده و از حرف وفا از سینه صدق و صفا محو نمیشود [illegible] مصرعه [illegible]

از دل دوستان کاهی در نهایت مستعد از تفقد نامجات [illegible] طرز محبت [illegible] خاطر نشان شده

از انجا که الطاف [illegible] ذات شریف بدل این تخمین چنان [illegible] که [illegible]

تو مشغول دل بیاد تو شاد + ناچار پس از انتظار بسیار [illegible] صحت مزاج [illegible]

[illegible] ساخت توقع که نظر بر اشفاق قدیمی نموده از احوال خیریت مآل [illegible] بموجب عدم التفات [illegible]

[illegible] ثانیا آنکه صاحبزاده برحق و مرشدزاده مطلق میر بشارت علی با سپهر [illegible]

[illegible] بسر برند فاما شاید [illegible] شان بجلوه گاه ظهور نشتافته [illegible] آنجا [illegible]

[illegible] که در [illegible] کار آن صاحبزاده والا تبار سعی بکار خواهند برد [illegible]

[illegible] در رقعه چهارم خانصاحب مظهر اشفاق و مهربانی [illegible] اخلاق [illegible]

[illegible] سامی از تکلفات دانسته بمطلب دیگر [illegible] ملاحظه گرامی نامه که یادوار الطاف [illegible]

[illegible] افزود [illegible] انتظار گردید بیت دلم کشود گشادم [illegible] گدلی + کامی با [illegible] گلستان [illegible]

[illegible] از عدم رسیدن مکاتبات [illegible] که بقلم آنجا رقم آمده صورت انیست [illegible]

در سرکار راجه صاحب [illegible] سالداری سربلندی یافته خدا آگاه است که [illegible]

[illegible] و جواب ندیده و حرف استقامت حالی بگوش خیال [illegible] گاهی [illegible]

[illegible] کوهستان و غیره اطراف [illegible] الا چه گنجایش در تحریر تفصیل [illegible]

[illegible] فیما بین [illegible] آن نمانده [illegible] نیازمند [illegible]

[illegible] نفر بوده از زمره نیازمندان [illegible]

[illegible] نخواهند [illegible] میر بشارت علی [illegible] ملازم [illegible]

[illegible] که شایسته اوشان [illegible]

[illegible] نیازمند گذارش نماید رقعه پنجم برادر عزیز القدر [illegible] خصال [illegible]

[illegible] و شوق ملاقات [illegible] آیات [illegible] مطالعه نماید [illegible] الحمد که بفضل تعالی [illegible]

[illegible] خیر و عافیت آن برادر [illegible] بالقضا [illegible]

افزا گشته خاطر بالقصد [illegible]

خاطر ایشان مخصوص است فیلان سرکار فیض آثار که بنا بر چرائی در انجا رفته اند بنا بر دریافت خبرگیری
شان قبل ازین نوشته حضور بنام شان اصلا یافته که خبرگیری آنها نیز بخود واجب شناخته تغافل
نخواهند نمود سوم برشکال قریب رسید برای تخت ایشان آنها یک چپر مرتب کنانیده دهند دوم
من اند اینجا خریده رسن های مستحکم طیار کنانیده بفیلبانان سپرده سازند و بدستور سال گذشته بفرقی
رونیدگاه پرداخته بمحافظت آن حسب بکار برند و درینولا سوداگران از ضلع کابل و انهابی میوه
و انار شیرین و دیگر میوه جات ولایتی آورده اند اگر درکار باشد اطلاع دهند که ازینجا خریده فرستاده
آید زیاده چه رقعه ششم اخوان صاحب شفق مهربان امیدگاه نیازمندان ام شفاقتهم آرزوی استفاده
خدمت فیض منزلت بحدیست که کیفیات آن خامه و زبان از عهده تحریر آن عاجز و ناچار ازین
درگذشته بتسطیر دعا مسیر داز صحیفه شریفه مشعر صحت ذات ستوده صفات و استفسار احوال
فدویت اشتمال و بیرسی نیازنامجات و تقیدات خبرگیری فیلان سرکار فیض مدار بفرق رونیدگاه
و دیگر کوائف [illegible] و ذریعه مسرت استیاز گشت فی الواقع بسبب سرانجام لوازمات شادی
صاحبزاده والا تبار که از سرکار دربنات آمده بسیار و عرصه نهایت قریب است درین امر توقف
روند و چرا که هر کارها و مردم شاگرد پیشه الله فرصت نیست که بجا آورده توانند رفت الا جابتمکان
که عبودیت سرشت مسدود شده و از خبرگیری فیلان سرکار بنوعی غافل نیست و نخواهد شد خاطر عاطر
جمع باد حسب الارقام درستی چپر برای تخت ایشان فیلان فرقی بر رونیدگاه بعمل خواهد آمد و انار
شیرین از سوداگران خریده مرحمت فرمایند که مطلوبست بتاریخ دوم شوال شاهی کتخدائی مخدوم زاده
میرزا [illegible] بیگ مقرر [illegible] کرده اگر ارقام فرمایند مبلغ پنجاه روپیه بطریق نیوته بجناب مخدومی گرامی
گذرانیده شود منتظر جواب [illegible] زیاده چه عرض نماید رقعه هفتم نقش طراز صحیفه سعادتمندی حرف پیرایه
جریده محبت بلندی [illegible] خصال برگزیده افعال [illegible] فائز بوده شادکام
باشند بعد ادعیه وافیه مطلب [illegible] نامه [illegible] طراز انبساط
گذرانیده [illegible] بر شاهزاده [illegible] زمانه و طبیعت بشری که بیشتر مصروف
[illegible] خوب معلوم و مفهوم است لیکن ایشان را از [illegible] یگانگی بیگانه میدانند بنا بر آن
[illegible]

راهردم متوجه بخود شناخته احوال خیر و عافیت و روئداد جنگ که فیما بین نواب اسد الدوله اسد علیخان بهادر و سکهان ست نگاشته باشند زیاده عمر باد برب العباد جواب رقعه ظل ظلیل
وسایهٔ فیض پیرایهٔ حضرت مخدومی مکرمی صاحب قبله دام فیضهم بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان
الی یوم التناد باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید مراتب خضوع و افتقار که شیوهٔ فدویت
نهادان رسوخیت آثار است بعرض میرساند اشرف نامه عاطفت آگین مبنی بشکایت عدم رسید
نیاز نامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب اسد الدوله بهادر در بهترین ساعت ورود فرموده
عزت و افتخار این ذره خاکسار افزود و تبلد من از انتشار طبیعت و تردد خاطر بسبب هنگامه سکهان
شقاوت نشان که برپا بود در تبلیغ عرائض نیاز توقفی بمیان آمده و الا همه الی سیبتی ظهور قصور چه امکان
دارد بهر حال **مثنوی** از بندگیت اگرچه دورم ٭ لیکن بخیال حضورم ٭ لطفی بود امیدگاهم
کافیست عنایت پناهم ٭ و حقیقت انجا بهمنوال که رنجیت سنگه والی لاهور باگرده لی شکوه باراده
گرفتن پرگنات جاگیر نواب صاحب عازم انصوب گشت از قلعه ضیا رگده که بفاصله ربع پیسته بود و سه روز
از طرفین جنگ توپ و تفنگ درمیان ماند اخر الامر نواب صاحب ممدوح و نواب فیض طلب خان عم
کبیر شجاعت و شهامت شهرهٔ افاق اند از اندرون قلعه بیرون برآمده مانند شیران لیر گرفته
سعادت پژوه حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار کفار لقتل رسانیدند و چند هزار کس را
زخمی ساخته و از عساکر ظفر پیکر قریب یکصد جوان بکار آمدند و زخمی شدند و الوا فتح و فیروزی
سپاه ران نصرت نشان مفتوح شد و شکست اعدا صورت بست احوال این بود گذارش
شد و از عقب انچه خواهد بود بعرض خواهد آمد زیاده چه عرض نماید فصل و هم در اینجا
ونتیجات و عرضداشت و معاملات هرگونه پروانه سیادت و نجابت دستگاه شرافت و امانت
پناه جلال حیدر بعافیت باشند چون لسرکار ضرورت نه است و اقراری و تدریج چنانکه
تعین نمایند و تمامی محالات سرکار و آن سیادت منش نیز تاکید رفته یقین که زر
ساخته باشند تحصیل را ابلاغ نمایند و آینده تحصیل با قیات لازم شناسند و بنابر تاکید
مزید نوشته حسب المسطور بعمل ارند زیاده چه بطراز عرضداشت در جواب

خاص رحمت اختصاص در باب تاکید اجرای تو زیع چهار الی فصل ربیع و ایصال از فصل مذکور
شرف صدور ارزانی فرموده و یافته عزت و امتیاز معقیدت طراز افزود خداوند نعمت فدوی را سوای
انصرام کار سرکار که بهر گونه بهبود در ضمن آن مضمر است کدام کار بهترین هوا است لیکن حیله ساز
و روبه بازی زمینداران این محال بر بندگان حضور پر نور بی اظهار ظاهر از وقتیکه آستان
دولت نقد جمعیت بکف گرفته در پرگنه رسیده صبحی شبی تحصیل جاری ساخته مبلغ چهار هزار
روپیه درین عرصه بعرض وصول آورده انشاء الله تعالی امروز تا شام از اقبال خداوندی
قریب پنجهزار روپیه دیگر تحصیل خواهند آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آینده تحصیل با قیات
هم گرم خواهد بود زیاده صداد دولت و اقبال لایزال باد شقه بر زمینداران زمینداران
و مقدمان مواضع ماهی دکوته و قریه لوپ باشند و ربیع الاول صفحات مذکور را به دستور قدیم سال
پرگنه مذکور نموده شده لازم که خود را از ابتدای آخر سنه [illegible] فصلی بدلجمعی تمام نزد خصوصیت
مرتبت رامی کنج بهار ملال عامل پرگنه مذکور سازنده مالگذاری سرکار حاضر باشند و از اطاعت
مشار الیه بیرون نروند باقی فصل ربیع [illegible] فصلی که بذمه ایشان واجب الاداست بطور عامل موفق
ادا نمایند در ینباب تاکید شد بدینجا زیاده چه نگارش رود چرا نه بطلب کاغذ خصوصیت
و موالات دستگاه خوشی رام حفظه عرصه ده روز منقضی گشته که در باره ارسال کاغذ جمع خرچ جمیع
و صلباقی سنه الیه تاکید نگارش پذیرفته که و قتر ابلاغ دارند هنوز کاغذ مسطور بسر رشته حضور نرسیده
چون این قدر تغافل و عدم تنبهی در کار سرکار بهر گز مستحسن نیست لهذا مکرر رقیم آمده که بمجرد ورود شقه
کواغذ مطلوبه ابلاغ حضور دارند بساعتی تامل و توقف نورزند تاکید شد بدینجا زیاده چه نگارش رود
عرضی خصوصیت در جواب شقه بعز عرض بندگان رسید خداوند نعمت فیاض زمان اقبال الیه ساخته زمان
کرامت خصوصیت تنبیهات ارسال کواغذات جمع خرچ [illegible] فصلی جمیع و صلباقی سنه الیه شرف صدور
یافت مفتخر و سربلند ساخت خداوند من از هنگام ورود فیض آمود فکر ترسیل کاغذ مطلوبه بحضور پر نور
است لیکن باز چند روز سوانی سنگه سر رشته دار را عارضه آشوب چشم لاحق حال بود درستی کاغذ بعوض لیلی التعلق
واقع ازین سبب توقف روی داد الا امروز که توقف در امر بدیهی و کشار الیه باو در با ب فرصت دست
داد کواغذات جمع خرچ مذکور درست کنانیده ترسیل حضور داد [illegible] بنظر کیمیا اثر خواهد گذشت [illegible]

ذخیره اندوز عزت و امتیاز گردد و به پیشگاه سامی جمیع ملیاتی مرتب شوند انشاء الله تعالی درود و چاره ذی بلاغ

عالیجناب ... بود بعرض رسانید آفتاب عمر و دولت تابان و درخشان باد برب العباد شقه دیگر شیخ پناه

شرافت دستگاه شیخ احمد یار بعافیت باشند عرضی مرسله جمع کانند ڈول پرگنه بابت سال ... فصلی

بملاحظه درآمد سامع معروضات گشت حاضر آمدن همگی زمینداران بنا بر تصفیه معامله لازم بود چون ...

نگارش میرود که بمجرد صدور پروانه خود را مع تمامی عمله و فعله فائز حضور سازند بالمشافهه درستی گرمبندی بظهور

خواهد رسید زیاده چه ترقیم رود و عرضی ... در جواب شقه بعرض رسانند پروانه کرامت نشانه ... بطلب عمله

و فعله بعجلت تمام ... یافته ... گردانید ... بود که بمجرد ارشاد حسب الانقیاد مع عمله و فعله

مستفیض حضور والا شود درین مهم ... بنابر ... شرف نفاذ یافت لهذا بطبق حکم حضور

مصالح ... روانه ساخته انشاء الله تعالی باقبال خداوند نعمت بعد فراغت کار ... کار

عنقریب سعادت اندوز ... زیاده حد ادب ایضاً بسم الله الرحمن الرحیم ... مکرم مخزن

الطاف ... سلمه الله تعالی مراتب شوق ملاقات را نهایتی نیست که به پیمانه قلم و زبان بعرض آرد

لاجرم عنان شبدیز قلم را از وسعت آباد بیانش منعطف ساخته بجولانگاه مدعا می آرد ...

... پرگنه ... زراعت گندم قریه سلاوه ...

موضع ... بموضع مذکور ... ثابت و تحقیق کردند چون ...

... و تعلقداری آن ... بطرفین ... صورت واحد بنا بران ...

توقع که ... نقصان ...

بمالکان ... که موجب ... دیگران ...

باصواب ... خاطر مشتاق را شاد فرمود ...

زیاده چه تصدیع ده جواب ... صاحب ... کرم ...

... کرامی و ثیقه سامی ...

موضع فلانی محله پرگنه ... موضع فلانی متعلقه ...

آورده آمد وصول عطوفت ... کلمات لطف سمات بود نشاط خاطر افزود

فی الواقع بطرفین بجز نقصان ... شریف ... وصول ...

بطلب زمینداران موضع مذکور تعین ساخته هرگاه حاضر می آیند عمله سرقه تمام و کمال بمالکان
داده خواهد شد و سزای آن حقی بهنگامه سرداران نامزا خواهد رسید بهر صورت خاطر عاطر جمع باد محبت
و برین راضی ام قدیم تصور فرموده مدام بترقیم نامجات عاطفت پیرا یاد فرما باشند بهر حال خیر و عافیت
استمداد و سمت خاصه سوالات دستگاه چودهری رام سهای محفوظ باشند عرضی سرراه زده بالقصا
آورده که ده دوازده نفر گوجران موضع دولت پور چهار راس نرگاوان هفت راس گاو میشان
از صحرای موضع فرید پور جاگیر گرامی قدر نیکنام علیخان حی کرده برد لهذا قلمی میگردد که بتعجیل تحصیل اسامی
مذکوران سترد کرانده ولو الده سر کنده وغیره اسباب چهپر بندی وتیس کرده در قلعه انجا سپرد به جهگره با کرانند
ابلاغ دارند در سیناب قدغن بلیغ نبد نشته بموجب ارقام لعمل آرند عرضداشت محتوی جنس تقدما
بیرسالانه عرضی سلسه سابقه سعز ملاحظه عالی شده الحال نوشت قبولیت از همه مزارعان گرفته همه
تحصیل جاری ساخته بنا بر سر انجام زر دستکات سوار و پیاده با مور نموده انشاء الله تعالی باقبال عالی
بتعجیل زر باقیات بعرض وصول در آورده الیصال حضور مینماید و مبلغ پنجاه ۵۰ روپیه که بابت تقاوی
فصلی بند گشتناجات زمیندار موضع سبلا نوده اند مومی الیه تقسیم شب مع عیال و اطفال فرار شده
بموضع ماهی زمینداری آبا و اجداد خود رفته آباد گردیده جهت طلب سلطان تقاوی سپاهی
رانند و نامبرده فرستاده بود از سر اشکبار جواب صاف داد و گوجران که زمینداران قدیم موضع مذکور
از سبب سختی کنکوت سال گذشته گریخته بودند الحال پیغام می‌دهند که اگر مالکان موضع
مذکور بطرح وعهد آباد سازند لا کلام زر باقی سرکار ادا ساخته ایم ده دو کاشت تیشکر و هم چه میم
در بیناب چه امر واجب بود امر سازند تا در جواب عرضداشت ارشاد نمایند خیر و عافیت
دستگاه رکنت لال بعافیت باشند عرضی سابق بنظر در آمد عرضه لوجه انجا سید گرفتن قبوض
از زمینداران اجابتی شد تحصیل بر موقع بجا شد هر قدر که تحصیل زر و تعجیل سرکار بر وجه
محسن مجرای ایشان است و احوال رو بفرار نهادن کشتناجات از راه شرارت و کوته اندیشی موضع
سبلا نوده بهار رفیق پیغام ابادی زمینداران قدیم بموضع مذکور پیرایه انصرام یافت چون مدعا
انتا بادی ده دو طبعی منظور است و وصول باقیات سرکار از اینها بمراتب بهتر ما مقرر نموده
گوجران ابادی نمایند و مسلمانان از کشتناجات کجا میرد انشاء الله تعالی بخوبی گرفته خواهد شد کذا نما

لسزای خود خواهد رسید زیاده چه قلمی گردد شقه متضمن چند مقدمات رفعت و عوالی مرتبت
بدر الدین بیگ بعافیت باشند چون موضع سانیله و راجوپور دنگرهی که تعلق بخصوصیت
جواهر سنگه بود الحال بموجب سندهای ایشان باز شامل پرگنه کرده شد و خصوصیت مرتبت
زمینداران تعلقات مذکور بابت معامله سنه رقمی مبلغ ده هزار روپیه از دکان لاله جسی رام و هری رام
داخل سرکار نموده بودند لیکن کار موصول شد تا حال زمینداران مذکور ادای زر ساهوان
آنها موجب الطلب نساخته از انجا که این مرقوم تقویت سرکار زر رسید باید که دستک شود
وصول کرانده و هند و بر سر ساهوان مذکوران گرفته بحضور فرستند در بیناب تاکید مزید
عرض شد ستباب طلبیده تبادل غله موضع شکرپور نموده غله موجب نرخ بازار فروخته زرش
بصحابت امام بخش هرکاره ارسال داشته بر سید سرمایه افتخار یاید و بنابر کنکوت دهات محلی باهی
کاشت وغیره عازم بود فاما بدون منصف و کتیه ها و بهره از رفتن آنجا متوقف مانده استمارست
که سه چهار با منصف و کتیه و پنج شش بهره چپراسی از سرکار باید فرستاده شوند که بعجلت تمام کنکوت
تحصیل آنجا پنج از ده وپانزده مفت ده قریه که جمعی شده اند اگر حکم شود همه کنکوت کرده اید حسب العرض
شقه در جواب گرامی قدر عوالی مرتبت رنگین رام بعافیت باشند عرضی مرسله شما مراینها
غله موضع ساخته فروخته زرش ارسال حضور نموده اطلاعش از دفتر رحمت گردد و در خصوص منصف
و کتیه و بهره ها بنابر کنکوت دهات محلی و باهی کاشت و کنکوت جمعی مواضعات و بحالیش با شقه
مع سابق نگاشته مرسله منظور در آمد مرقومات بمنع پیوسته واطلاعش بوقت فائز شد
بهر بابت خواهند یافت و کنکوت دهات محلی و باهی کاشت که تجویز نموده آنجمن دهات
که بیمه قرار داده اند بعمل آید حسب سندهای ایشان منصف وغیره از حضور روانه نموده خواهند شد
زیاده چه اعلام رود شقه رفعت پناه شجاعت دستگاه ابوالحسن بیگ در منشا الیه قبل ازین
پروانجات سرکار صحبت فرستادن مرقوم پلتن سواران باسر موجودات تمامی محالات سرکار
نگارش در آمده باشان بزار قام سپردند که مرقوم سوار و پیاده همراهی شقه نموده اهم جلد برای
تنبیه روانه سازند حال زیاده چه تاکید نمود در شقه مرسله الان برادر عزیز القدر عزیز
جان محمد خان سوار همراه اعلی فائز باشد بعیت ملاقات فرحت مرتبت مرحج باد

ایشان بطرف خانه دریافت آمد که خدمات سائر باغات از سرکار صاحبان انگریز بهادر آن عزیز
القدر حضر یلیشد و آن گرامی قدر با وجود ذمه داری ساهوکار بهانه کار ضروری خانه کرده گذشته
آمدند غیر از دنائی ایشان چه تصور رفته آید پیش ازین که بحبت وجود سپاهانند و بلکه اراده سفر
سپاهی شتند والحال که بفضل الهی صورت بر آمد کار ایشان بظهور آمده بود و العزیز باب جلوه گری شاهد
مقصود نیامده گذشته آمدند و در عالم اسباب بدون علاقه لذا ره نتوان شد لهذا بقلم آمد که برای
شب خود را در اینجا رسانید یا قلمی نمایند که اینجانب در آنجا رسیده با تاکید دیگر صلاح نموده کار بسط گرفته
شوند زیاده چه بطراز د نشته حضور مستطاب فیض بفضل عزیز القدر لاله ... سنگه حفظه عرضی مرسله ایشان
مشعر برآنکه بعضی مقدمات موضع راجوپور متعلقه پرگنه دلو ... راحکیم لو ... عامل پرگنه کرانه گرفته
برده از نظر گذشت حقایق مرقومه بوضوح پیوست رهی هوشیاری و خبرداری که با وجود صدور
حکم حضور و مقدمات حفاظت ایشان از خواب غفلت رو به بیداری نیاورده خیریت است اینجانب
در تمهید ... ... صاحب بهادر کپتان نوشته دیگر روانه نموده است انشاءالله تعالی صبح
و شام زمینداران مسطور خلاص شده خواهند آمد آینده چنین غافل نشوند زیاده بجز تاکید چه نگارش رود
رقعه برادر عزیز القدر گرامی ... مکاتبه بحبت طراز ... بحبت مشمول آورده دریافت حقایق
گردید همگی احوال ... چوهری ... اظهار ساخته فرستاده که در کاغذ اینجانب اصلا ... نیست که جای
اندیشه باشد چنانچه ... گفته اند شعر تو پاک باش برادر مدار از کس باک ... جامه ناپاک گازران ... سنگ
اهلکاران سرکار ... بهر طوری که در اندراج کاغذ اینجانب ... خود نمایند و در چند مقدمات که ... گیری
کرده از صورت آن نیست که ... انعام ... حسب معمول قدیم و پامالی ... اوید دستخط
حضور ... بموجب پروانجات والا باقی تا کجا که قلم انداز نموده اند این ... عرضی ...
خیر بهر طوری که خواهش شد گذاره نموده خواهد شد لیکن باقیات سال گذشته تفصیل ... الیه ...
و در سال حال ... تفصیل مجرا گرفته خواهد شد مخلص همگی سوال و جواب ... چودهری ...
اظهار نمود چودهری ... باتفاق راو صاحب ... سوال جواب ... ساخته کاغذ ... نمود
... چودهری صاحب ... خدمت ... میشود و بنابر اطلاع بقلم آمده زیاده چه بطراز د
... در طلب ... میر محفوظ حسین حفظه ... برای

۵۱ باهم مشورت ... میان ... ۵۲ ... کردن و ... شدن ۵۳ ...

فرابتخانه سرکار معلی لسبت لهذا نگارش میرود که آن رفعت مآب و منزه ایبنج از پرگنات متعلقه خود
نبرد و کهنه تمام سرانجام نموده ارسال دارند درینباب تاکید اکید و قدغن بلیغ شناسند بپروانه و طلب
نبرها آمانت مآب کرنجن رای محفوظ باشند پنجاه راس نبر بر آمر قدغن سید الضحی در حضور معلی لسبت باید که
نبرهای کلان کلان فربه از دهات پرگنه چهپرولی سرانجام نموده زر دار ارسال حضور دارند تقید بلیغ
بکار برند که نبرها بیمار و لاغر نباشند درینباب قدغن شمارند بتاریخ دوم هفته بیم شهر ذیقعده سنه فصلی
شقه ور سند خدمت امانت فوجداری حسب الحکم والا خدمت فوجداری امانت پرگنه امین آبدینه
فصل ربیع سنه فصلی از تغیری فلانی بنام خان عالیشان حبیب الله خان مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن
بجهتی و درستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارند و در بندوبست و تنبیه و تادیب مفسدان
و سرتابان و حفظ و حراست رهروان و ستان و مال گذاران قرار واقعی کوشیده در آبادی و استمالت رعایا و تشخیص
و تحصیل مالواجب ساعی جمیله رسانند دامی بذمه رعایا باز نگذارند چیزی بی سند معتبر تخمین بناز زرد کاغذ
بموافق ضابطه بدفتر رسانند باید که چودهریان و قانونگویان و مزارعان محالات متعلقه جهان مومی الیه را
فوجدار و امین مستقل دانسته این خدمات متعلق شناسند و در اطاعت فرمانبرداری وی کوشیده رفاه
خلائق و رعایا و دولتخواهی سرکار بجا آورده تجاوز و تفاوت ننمایند تاکید مزید دانند الیضا
ور سند خدمت فوجداری حسب الحکم اعلی خدمت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد سنه سابق بعهده خان رفعت نشان محمد فیض الله خان من ابتدا
فصل ربیع سنه فصلی مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن قرار واقعی پرداخته در بندوبست و ضبط و ربط
محال مذکور و تنبیه و تادیب متمردان و حفظ و حراست رهروان و ستان اقعی کوشیده در ازدیاد آبادی و تکثیر
زراعت و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مالواجب ساعی موفوره بکار برده دامی بذمه رعایا باقی نگذارند
و هندویات متواتر ارسال اندمه سر رشته کاغذ موافق ضابطه بدفتر خانه معلی میرسانیده باشند و دامی
بدون سند معتبر الذ صرف نکنند باید که چودهریان و قانونگویان و رعایای پرگنه مذکور مشار الیه را امین
فوجداری مستقل دانسته لوازم و لواحق این خدمات با و متعلق شناسند درین باب تاکید اکید دانند
الیضا شقه رفعت مآب بحکم سنگه محفوظ باشند حسب الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال
آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدستور سابق بعهده آن رفعت مآب بحال و مقرر است

باید که بالجمعی استمالت تمام بکار متعلقه پرداخته زر آمدنی آنجا را ارسال حضور نمایند و بدون
پروانه مجدد و دوامی کسی تنخواه دار نه شوند در بنباب تاکید اکید شمارند تحریر فی التاریخ دوم شهر ذیقعده
سنه ۱۲ … سند خدمت دیوانی حسب الحکم معلی خدمت دیوانی پرگنات … و … کاره
سرکار … مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد فی الضمن … ایالان … و الا …
پناه فیض الحسن … مفوض گشته باید که از روی دیانت و درستی بلوازم و مراسم خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته
در باده تشخیص جمع و گرد آوری مال واجب دان در باده و آبادانی و استمالت کروریان تاکید بلیغ نموده خصوصاً
در … پرگنات و گنجیات و عمال … و فعله سایر و محالات بوجه حسن … بوده آنچنان
کنند که در مال سرکار دولتمدار بوجهی خسارت نقصان راه نیابد و رعایا و مالگذاران از … سبب
آزار … نبوده مرفه الحال و فارغ البال در کسب پیشه خود قیام نمایند و جمع آن محالات
سال بسال … و محصول پرگنات سال تمام بوصول در آورده و دوامی … رعایا
… احتیاط و اهتمام
… گماشتگان انها … در گاه خلائق پناه اخراجات زائد المال
… بالادستی اقدام نتوانند … موافق ضابطه و دستور … از … ایالت
… باشند باید که جمیع امینان و عمال … متصدیان …
… آن محالات … الیه را دیوان مستقل … الیه را … الخدمت
… مهمات و معاملات … مشار الیه … سرکار …
… رعایا بوده باشند … تاکید دانند سند خدمت … ملکی
چون حسب الحکم اعلی خدمت … ملکی عدالت پرگنات … و … شمالی سرکار …
… صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بخان عالیشان … المکان فتح … خان مقرر مفوض گشت
باید که متکفلان مهمات دار العدالت انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی شرعیه … تا
… احکام شریعت غرا و … امور ملت بیضا مساعی جمیله …
… احقاق حق و دفع باطل … کار … آنچنان کنند که …
شرع … سند … دار و … چون بموجب حکم جهان … مطاع …

خدمت داروغگی سایر پرگنه [illegible] سرکار فلان مضاف صوبه دارالخلافه شاهجهان آباد مرقوم
حسب الضمن بعلاقه [illegible] تفویض یافته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مسطور پرداخته دقیقه از دقائق
نامرعی نگذارد و در ضبط و ربط و تحصیل محال مسطور و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان باهتمام تمام
پرداخته آنچنان کند که دامی و درمی از مال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه [illegible]
اصلا و مطلقا بعمل نیارد و سررشته آمدنی محصول آن محال و خرج تحویلدار ماه بماه و دیگر کاغذ
موافق ضابطه فصل بفصل بدفتر معلی میرسانیده باشد و کیفیت خزانه بمهر دیوان و مهر خود [illegible]
[illegible] تا معتبر حضور تحویل نماید و چنانچه باید که قانونگویان و چودهریان سوداگران و بیوپاریان [illegible]
متعلق مشارالیه ساخته از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و رفاه کار باشد بیرون نروند [illegible]
مشرفی حسب الحکم اعلی خدمت مشرفی پرگنه [illegible] متعلقه صوبه فلان از تغییر فلانی بفلانی مقرر
و مفوض گشته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مسطور پرداخته [illegible] دقیقه از
دقائق حزم و هوشیاری [illegible] نامرعی نگذارد و احتیاط کند که در تحصیلات آن محال فوت و فروگذاشت
بوقوع نیاید و سررشته کاغذ با ضابطه بدفتر والا درست نموده میرسانیده باشد باید که چودهریان
و قانونگویان آن محال و عمله آنجا خدمت مسطور را بمشارالیه متعلق دانسته [illegible]
امور آن خدمت [illegible] متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه [illegible] سرکار فلانی [illegible]
صوبه فلانی بدانند که چون بموجب [illegible] خدمت قانونگوئی پرگنه [illegible]
ماه فلان حسب الضمن بخوشی [illegible] مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم [illegible]
سرکار و رفاه [illegible] آگاه [illegible]
مال و سایر و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و رعایا و بیوپاریان را
از حسن سلوک خود [illegible] داشته [illegible] تعدی [illegible] احداث نکند [illegible]
ابواب ممنوعه اقدام ننماید باید که بموجب سند درگاهی مشارالیه را قانونگوی [illegible] پرگنه
مسطور [illegible] دانسته در امور متعلقه این خدمت [illegible] شناخته و دیگری [illegible] شریک
نکرده [illegible] از سخن صلاح حسابی او که متضمن کفایت سرکار و رفاه [illegible]
اختیار نمایند در این باب تاکید دانند [illegible]

عالیجناب فوجداری پرگنه فلان سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد حسب الحکم

فصل ربیع ایلان ایل بطریق ضمن بعزت آثار سهاگل مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم مراسم خدمت

مسطور پرداخته دقیقه از دقایق احتیاط و درستی از دست ندهد و زر یکه از آمدنی مال و سایر فراهم شود موافق

ضابطه معین آن را به خزانه رسانیده یک پیسه بیرون نگاه ندارد و بی سند حضور دام خرچ نیارد باید که

متصدیان مهمات پرگنه مسطور مشار الیه را فوجدار دانسته وجوه آمدنی به جهت تحویل او بیکسره دانسته

و در فوجداری خانه دیوان اروغه پرگنه مذکور بمهر مشار الیه گشته بی تکلیف به کیسه کشا ملتماس زر بنا

تاکید اکید دانند شقه سند جاگیر متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه جلالپور سرکار فیض آباد مضاف

صوبه دار الخلافة شاهجهان آباد بدانند که چون بطریق فرمان عالیشان حسب الاذعان بیست و پنجم

شهر رمضان مبارک سنه ۱۲ موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام روشن شاه و غیره درویشان

با فرزندان من ابتدای ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقومه را نسلاً بعد نسل

و بطناً بعد بطن در وجه انعام آن حضرت مشار الیهم مع فرزندان دانسته تصرف آنها واگذارند و جمیع

وجوه معاف و مرفوع القلم شناخته بعلت پیشکش صوبه داری و فوجداری و مال و جهات و غیره اخراجات

مثل قلعه و محصلانه و داروغه سرکار و مقدمی و صدهی و قانونگویی مزاحم و متعرض نشوند در این باب

تاکید اکید دانند و هر سال سند مجدد طلبند تحریر بتاریخ بیست و ششم شهر شوال سنه جلوس عالمگیر

ایضاً شقه سند جاگیر حسب الحکم جلیل القدر موضع جلالپور عمله پرگنه بیولی من ابتدای سنه فلان بحر

حسب الضمن جاگیر فلان عادل خان ملازم سرکار والاتبار مقرر شد باید که چودهریان و

قانونگویان مزارعان و سایر رعایای موضع مذکور مشار الیه را جاگیردار خود دانسته بالوجوب حقوق

دیوانی را موافق ضابطه تحصیل نموده بلاتوقف باشند و تحصیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و کافه برایا

از حسن سلوک و معاش به رفاهیت و آسودگی گذرانند و سعی نماید که نصف ساطع بر رعایا بستر عدالت

نماید و اصلاً و مطلقاً مرتکب الواب ممنوعه نگردد و ...

دانند شقه ... قضا حسب الحکم جهان مطاع خدمت قضا پرگنه ... از تغیر قاضی

احمد علی ... قاضی ... مقرر و مفوض گشته می باید که تا ... فرمان عالیشان ...

... مشار الیه را قاضی المحال دانند ...

بنا در امور متعلقه این خدمت قوی و مستحکم دانسته دیگری را سهیم و شریک ندانند و در اجرای احکام شرعی در هر باب ممد و معاون قاضی مسطور باشند شقه در سند خدمت صدر الصدور رگماشته‌ها جاگیرداران کروریان
پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد را اعلام آنکه حسب الحکم جهان مطاع
آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور مع سواد قصبه و قریات متعلقه آن از
تغیری قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان ولد شیخ الزمان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم
منصب مذکوره قیام نموده فیصله قضایا و خصومات و اجرای حدود و اقامت جمعه و جماعات و تجهیز
مردم و نکاح من لا ولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال غیب ... و تعیین وضاع و نصب قوام مساجد
موقوفه بتقدیم رساند باید که بر طبق حکم فیض شیم عمل نموده مشار الیه را قاضی آنجا دانسته دست تصرف
مومی الیه را بجمله امور متعلقه این خدمت مستقل دانند و دیگری را سهیم و شریک او ندانند و کواغذات و سجلات
را بمهر او معتبر شمارند در این باب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند طریقه تحریر سند چودهرائی چون
خدمت چودهرائی منتالی وی مهاجن متعلقه سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافه اکبرآباد از تغیری فلانی
بچودهری رای سنگه مقرر گشته باید که در امور متعلقه آن خدمت مذکوره از روی راستی و درستی قیام
ورزیده آنچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید و رفاهیت سوداگران و بیوپاریان
پیش نهاد ساخته حسن سلوک با جماعه مسالک دارد و از احدی بوجه من الوجوه طمع ننماید در این باب
تاکید اکید داند طریقه تحریر سند خدمات از طرف امرا بانت رای گاه ... برای محفوظ باشند
عزت آثار کنج لال را بعلاقه فوطه‌داری ... و مبلغ یکهزار روپیه فوطه واری گشته
فرید آفتیاو مقرر و مامور کرده شد لازم که ... را بعلاقه ... مستقل دانسته و احکام را
پرگنه بدکان مومی الیه سپکنا نیده باشند و امین ... دکان فوطه‌دار ... مبلغ یکهزار روپیه
فوطه دار سابق که در پرگنه ما قسمت بموجب ... وصول کنانیده ... تا دو تساهل
و اهمال نه ورزند قدغن شمارند شقه عزیز القدر ... سنگه ... باشند ... فوطه دار
پرگنه ... من ابتدای سنه ... فصل ... از تغیری ... داس فوطه‌دار ... نیابت امر ...
مقرر و مفوض گشته باید که مطابق حکم مشار الیه را دخیل در کار ...
مذکور و گذارند و دیگری را سهیم و شریک در کار ... نگذارند

قدیم بدیاناند ثانیاً آنکه حاصل چهار حلبه چه سه از پرگنه الیشان بحسب معمول فصل بفصل وجه ولایت بخطا
آن ایست حلبه بموجب سه دست حساب باقیست باید که از دیهات پرگنه مطلوبه ارسال نمایند
نمایند تا که بدانند حکمنامه متصدیان و اهلکاران حال و استقبال پرگنه [illegible] مضاف صوبه دارالخلافه
شاهجهان آباد بدانند نعمت مرتبت فتح علیخان کنبوه [illegible] یکصد بیگه اراضی خارج از جمع افتاده
لایق زراعت از سواد قصبه مسطور طرف [illegible] افغانان التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای
فصل [illegible] فصلی بپیمایند و چک بسته بتصرف رفعت مرتبت خان مشار الیه واگذارند بوجهی من
الوجوه مزاحم متعرض نشوند در این باب تاکید مزید دانند حکمنامه عاملان حال و استقبال پرگنه
[illegible] سرکار [illegible] مضاف صوبه دارالخلافه شاهجهان آباد بدانند اراضی یکصد بیگه پخته زمین
[illegible] افتاده خارج جمع لایق زراعت از پرگنه مذکوره در وجه مدد معاش مولوی محمد تقی [illegible] باید
که اراضی مذکور را حسب الضمن بمشار الیه مقرر نموده بپیمایند و چک بسته بتصرف مولوی الیه واگذارند بوجهی
من الوجوه مزاحم متعرض نشوند در امور [illegible] مولوی الیه مراتب امداد و اعانت بعمل آورده باشند
[illegible] ارتفاع جاه و حشمت [illegible] نمایند در این باب تاکید مزید دانکا
[illegible] المسطور بعمل از [illegible] در این باب مزاحمت [illegible] لال [illegible]
[illegible] عدم تعرض اراضی ملک [illegible] که در موضع فلانی واقع است [illegible]
[illegible] چون [illegible] که در فصل [illegible] مشار الیه [illegible]
[illegible] آن [illegible] حسب معمول [illegible] فصلین [illegible] الیه [illegible]
تا که بدانند [illegible] زیاده [illegible] در این باب [illegible] متصدیان [illegible]
و استقبال پرگنه فلانی مضاف صوبه دارالخلافه شاهجهان آباد بدانند چون مولوی [illegible]
[illegible] مشار الیه مبلغ هشت روپیه [illegible]
[illegible] پرگنه مذکور [illegible]
[illegible] مشار الیه [illegible] بحال [illegible] باشند که [illegible] از دیوان
[illegible] باشند در این باب تاکید [illegible] فلانی [illegible]
[illegible] که مبلغ هشت روپیه [illegible] دعاگویان [illegible]

دفتر خالصه شریفه از قدیم مقرر و همیشه یافته اند امید و فضل و کرم که پروانه حضور از سرکار عزت شود

لهذا قلمی میگردد که وجه روپیه مسطور بر القدر مختلف من ابتدای فصل خریف [illegible] فصلی مطابق [illegible] لغایت قبض

روپیه داران محمولات مال پرگنه مذکور سیاده باشند ایضا عمال حال استقبال پرگنه مذکور سابق محال حال آنکه

سرکار بدانند حقیقت تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد میخواهد که بقیه العمر با عتکاف

در عبادت الهی صرف نماید لهذا النظر بر استحقاق مشار الیه منوده ده روپیه بحساب دوازده ماهه برآمدنی

پرگنه مذکور مقرر نموده شد لازم که وجه مقرره روز بروز بلا ناغه بمومی الیه رسانیده قبض الوصول میگرفته باشند

تا ثانی الحال بموجب پروانه قبض الوصول مجرا محسوب خواهد شد شقه گراسیقدر [illegible] روپیه چند محفوظ باشد

مبلغ پنجاه روپیه که نصف آن بست و پنج روپیه میشود برای تخم ریزی جنس کی [illegible] زمینداران موضع

فلان بهر بلند خان از آن گراسیقدر [illegible] شد لازم که مبلغ مذکور مشار الیه رسانیده قبض الوصول میگیرند

و در حساب محسوب و مجرا خواهد شد و در ینباب تاکید دانند تحریر فی التاریخ بست و پنجم شعبان [illegible]

تحریر [illegible] قول و قرار آنکه پته تعهد پرگنه [illegible] باسم گراسیقدر [illegible] خان بهادر چون [illegible]

۴۹ [illegible] پرگنه مذکور مضاف صوبه دار الخلافه فلانی بعوض مبلغ هفتاده هزار روپیه که نصف آن [illegible] هزار

روپیه میشود بابت فصل [illegible] فصلی از مال و ابواب بهر جهت بعد وضع خرچ نذر و انعام و نانکار

و جاگیر و مقدمی بموجب قبولیت خان مذکور تعهد کرده داده شد باید که مبلغ مذکور بموجب اقساط ذیل

داخل خزانه سرکار نموده داخله حصول نماید اگر خدا نخواسته آفت ارضی و سماوی و پایمالی افواج تصرف

کسی زبردست رو دهد بموجب کاغذ دستخطی چودهریان و قانونگویان پرگنه و تحقیقات امین کاردیده

پرگنه مذکور مجرا یابد اگر بر تقدیر این فصل باهی عزل بمیان آید [illegible] بعد مهیا دادن اخراجات

پرگنه [illegible] فهمیده خواهد شد کم و کاست و کم [illegible] از ربیع الاول لغایت

بستم ربیع الثانی و [illegible] جمادی الاول لغایت آخر جمادی الثانی تحریر فی التاریخ نهم ربیع الاول

[illegible] فصلی ایضا پته باسم حقیقت درام رتن زمینداران موضع [illegible] پرگنه [illegible] باید که

زمینداران مذکور بخاطر جمع در تردد [illegible] ساله تمام [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] تفصیل ذیل

نقدی فی بیگه [illegible] — غله از روی کنکوت

فصل خریف [illegible] — فصل ربیع [illegible] — نصفی [illegible] — تحریر فی التاریخ

بست و پنجم شهر ربیع الثانی فصلی طریق تحریر قبولیت سنگه گلاب رای و رام سنگه زمینداران موضع بیلاوه

عمله پرگنه سرهند اینکه مبلغ چهار ده هزار روپیه سکه حالی از مال و الواب وجه جمعیت بابت فصل خریف سنه فصلی

بر ضا و رغبت خود قبول کرده هم اقرار انکه مبلغ مذکور حسب اقساط بر لیست پرگنه داخل خزانه سرکار نمایم

اگر آفت ارضی و سماوی رو دهد بقدر نقصان مجرا یابیم بنا بر آن این چند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که

سر ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ پنجم شعبان سنه طریق تحریر پچلکا ...

سکنه ... زمینداران موضع ... عمله پرگنه سرهند ایم چون بحضور ... و موالی مرتبت نواب مظفر

الدوله مظفر جنگ نوشته می دهیم و اقرار می نمائیم بر اینمعنی که ... بیگه پخته اراضی ... کاشت فصلی

... بیگه پخته اراضی کاشته فصل ... سنه الیه داده خود می نمائیم اگر از تعداد پچلکا کمی در کاشت

شود محصول آن به حسب قرار داد سرکار داخل نمائیم بنا بران این چند کلمه بطریق پچلکا نوشته داده شد که

ثانی الحال بوجب سند و دستاویز بکار آید ... معافی زمین و چکنامه اراضی ... باغچه ... سمت

نشان ... حد ... چهار ده بیگه اراضی ... خارج جمع ... زراعت نبود

قصبه سرهند سرکار ... مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بر ضا ... متعلق ...

بالنفاق چودهریان و قانونگویان جریب کشان ... چکنامه ... باید

که ... فصل بفصل و سال بسال صرف ... دولت ابد ... در ...

... واشغال ... باشند ... طول ... عرض ...

حدود ... شمالی ... جنوبی ... شرقی ...

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ... هجری مطابق سنه فلان طریق تحریر تمسک ... علیخان ...

قادر داد خان ساکن موضع فلان پرگنه فلان ... چون مبلغ پنجاه روپیه که نصف آن ... بیست و پنج

... رو ... یکصد روپیه ... سود ... مقرر کرده بطریق قرض گرفته ام اقرار انکه مبلغ

مذکور مع سود ... روپیه ماهوار ... باشم هیچ عذر ... نیارم بنا بر آن این چند کلمه بطریق

تمسک نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر دوم صفر سنه ... طریق تحریر حاضر ضامنی ... بیگه

... بیگ ... اقرار ... شیخ قادر علی ... خود در

... اگر ... اجازت سرکار ... روپیه از تحویل خود ...

گم کنند حاضر کرده دهم واگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم بنابر آن اینچند کلمه بطریق حاضرضامنی
و تا قضا نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد فقط بطریق قبض الوصول منکه [illegible] مستحسن سالیانه وار پرگنه
فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه سکه دهلی که نصف آن بیست
روپیه چهار نیم از شش و بابت سالیانه سنه فصلی از سرکار فیض آثار نواب مظفر الدوله بهادر ظفر یاب
و تحویل لاله عاشق لال خزانچی وصول یافته در تحت تصرف خود آورده ام و وجه و [illegible] بابت سنه الیه بر سرکار باقی
نیست و نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة
بکار آید طریق تحریر فارسخطی منکه فلان ولد فلان [illegible] خان ساکن [illegible] ام چون مبلغ [illegible] روپیه بابت
قیمه یک قبضه شمشیر که از [illegible] فتح خان گم شده بود [illegible] سرکار وصول یافته در تحت تصرف خود آورده ام
و از وجه شمشیر مذکور بابت سرکار هیچ قضیه و خرخشه فیمابین باقی نیست و نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق
لادعوی نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید طریق تحریر وکالت نامه منکه مسماة [illegible]
بنت عبد الرزاق زوجه محمد فائق ساکن [illegible] وثیقه دار پرگنه [illegible] متعلقه ضلع سهارنپور ام چون مبلغ
دو آنه یومیه بحساب [illegible] و ماهواره [illegible] از [illegible] مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر است و همیشه از [illegible]
وکیل خود [illegible] بلا قصور یافته آمده ام اکنون [illegible] دیگر [illegible] تفاوت در وصول نشده [illegible]
[illegible] بلا حیله وصول کرده آوردن روزینه مقرره مختار شده ام [illegible] انکار نیست بابت
اینچند کلمه بطریق وکالت نامه [illegible] نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید
[illegible] فلان سنه فلان طریق تحریر حیات نامه حیات نامه مسماة فلانی بنت [illegible]
ساکن قصبه [illegible] روزینه دار پرگنه فلانی [illegible] ساکنان قصبه مذکور [illegible]
[illegible] مذکور حاضر آمده شهادت دادند که مسماة مرقومه الی الیوم تا تاریخ [illegible] رمضان [illegible]
بقید حیات است بنا بر آن اینچند کلمه بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید طریق
تحریر [illegible] توجیه توجیه سالیانه روزینه باسم [illegible] الدین سالیانه دار [illegible] سرکار [illegible] صوبه
دار الخلافه اکبر آباد [illegible] موافق معمول [illegible] [illegible] سنه [illegible]
[illegible] تا [illegible] ذی الحجه [illegible] از آنجمله [illegible]
الیضا [illegible] [illegible] آنکه توجیه وصول روزینه باسم [illegible] پرگنه [illegible]

دو ماهه در سال التمام بر آید لی مال بر گنه مذکور باسم مشار الیه قدیم مقرر ست و بموجب اسناد درگاهی

لغایت ۱۲۱۱ فصلی یافته آمده انچه معلوم لبود ثبت نمود طریق تحریر رهن نامه اقرار معتبر شرعی کرده

اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی

مضاف صوبه دار الخلافه فلانی فی الحلال بصحت اقرار شرعا بر نیوجه که مبلغ چهل روپیه که نصف آن

بیست روپیه میشود از نزد قمر علی ولد حیدر علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت تصرف

خود آورده ام و بعوض مبلغ مذکور هوازی یک منزل حویلی معمور بعمارت خام که مشتمل است بر یک دالان

شمال رویه و یک کوٹھه جنوب رویه مسقف بچوب کڑی مع صحن و دروازه شرق رویه واقع شارع

متصل حویلی شیخ قمر الدین بطرف پٹی افغانان واقع ست گرو کرده و امیم در رهن مسلم دادم

شرعیا جایزا نافذا خالیا عن حق الغیر و عما یمنع جوازه و نفاذه و مرتهن مذکور را بران حویلی

قابض و متصرف گردانیدم اقرار آنکه میانه در سر ست تکست و ریخت دیوارها و دالان و کوٹھه و چوبها

کڑی و غیره هیچ شود زر متفرقه و کرایه مکان داده و نوشته به مرتهن موصوف معاف است

تا ادای مبلغ مذکور دعوی مکان ندارم هرگاه که مبلغ مذکور ادا سازم بر مرهونه خود قابض باشم

بنابران اینچند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید

طریق تحریر هبه نامه اقرار کرد معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ

ولد احمد علی بن اعتماد علی زاهدی ساکن قصبه بالو پور سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد

در عین حیات و صحت و ثبات عقل طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار بر نیمنه که هر چه از زمین ملکی و

زمین مدد معاش و لیموده و مکانات از مشترکه که از آباو اجداد در قبض و تصرف خود داشتم خالیا عن

الغیر و عما یمنع جوازه بجمیع الحقوق الداخلیه و الخارجیه و ما یضاف و ینسب الیها به برادر زاده مسمی

عماد الدین و قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و تملیک دادم و جمیع موهوبات و مملوکات موصوفه

مذکوره را من کل الوجوه از قبض و تصرف خود بر آورده بموهوب لهم مذکور داده قابض و متصرف

گردانیدم هبه صحیحه شرعیه بنابران این چند کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد

وکان ذالک الیه ... پانزدهم شهر ربیع الثانی ۱۲۱۲ هجری طریقه تحریر مبیعنامه اقرار

اعتراف صحیح ... نسب خود شیخ قمر الدین المشرف الدین ابن عماد الدین ...

اقرار کردن و هم کردن

و السین مخبر خوش ...

دو دو ... ۱۲۱۲

اوراز ... اقرار

... انتقال ...

... بالقبض ...

ساکن قصبهٔ جلال آباد سرکار سنبل مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد فی الحال بصحت اقرار شرعی

که چون یکمنزل حویلی واقع بلدهٔ مذکور بعمارت پخته مع سه دره والان سفید و چوبی ...

چوبی کوار محدوده بحدود اربعه منفصله ذیل بلا شرکت غیری تا این زمان و در وقت هذا البیع در قبض و تصرف خود

می‌داشتم در بنولا طائعاً و راغباً بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد سکه ... الوقت حبیب النصف که نصفش پنجاه ...

می‌شود بدست ... حسین ... علی بن محمد مراد ساکن ... مذکوره بیع شرعی فروختم و بیع مذکور خالیاً

من الشروط المفسده و عاریاً عن المعانی المبطله و از تصرف خود برآورده در قبض و تصرف مشتری مذکور

نمودم مشتری مذکور بعوض ثمن مسطور قبول بیع هذا نموده منزل حویلی محدوده مذکوره را در قبض و تصرف

مالکانه خود آورد و مبلغ مذکور را از مشتری مزبور وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم اکنون مرا

و من القوم منفاً را من بعد هذا البیع الصحیح الشرعی از مشتری مذکور و من القوم مقامه بوجه من الوجوه دعوی

و حقی و طلبی نیست بنابران این چند کلمه بطریق بیعنامه نوشته داده شد که سند باشد

حد ... سر ...

پیوسته ... محمد ...

... خدا یار خان

شرقا ... جنوبا

متصل ... شارع عام

متصل ... غیر ...

... فی التاریخ پنجم صفر سنه ... تحریر صورتحال صورتحال بدینمنوال است که بتاریخ

صفر ... گروه ... قصبهٔ ... تاخت آورده و از دیار ... قصبهٔ

مذکور را محاصره کرده ... از مرد و زن و اطفال ... بیرون رفتن بدانند اشیاء ... ساکن

قصبهٔ ... و مسافر ... و امتعه ... و اثاث البیت خاص و

عام ... بعمارت ... الحسن ... ساکن ... سرکار ... که از مدت چهار

سال بعلاقه روزگار در قصبهٔ ... استقامت ... آگاه ... که ...

شامل ... و هر کس که ... واطلاع داشته باشد گواهی خود ...

ثبت نماید و اگر ... که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد فصل

سوم در ... فتح قلعه ... فتوحات غیبی ...

... ساکن ...

... نامحصور ... شدن ... ناچار ...

محمود وزیران مسعود واصفا نامی مژده جان افزا و شعاع نوید گشائی فتح قلعه و استقبال نخوت فرو نشان
نکبت نشان بحسب تمنای آن طالبان عبودیت گزین با حسن الوجوه سرانجام یافت خبر خوشنود لیبا و کافرا
که قرین حال نیاز اشتمال و بما ارحال فدویت مآل گردید شعر از این نوید خرم شد شگفته و شاداب
دل هائی ... چنانکه گل از نسیم ... بسجدات شکر و سپاس بدرگاه واهب بی قیاس ... ساخت تهنیت
شادیانه فتح ... شعر آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد تا جان فشانمش نه بر سیم و زر قدم
فتاح حقیقی دوام آن فتح الباب مطالب خاص و عام را سر گرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی
داشته مبارک و همیون کناد و همیشه بر فتوحات تازه و نصرت بی اندازه کامیاب ارادات و دولت
و اقبال از مطلع ... و اجلال تابان باد لمربّ العباد مبارکباد عید الفطر سپر سپارنا که
... نور سعید عید الفطر که بمیامن مقدم فیض توام شقیقه شامی مانند صبح دولت
مطلع نیر سعادت در عرصه عالم رو نمود و شبی نورانی هزار روز ابیان شانه رعنا چهره ورده از نیر
پرکشیده با لوف فیض فیاض علی الاطلاق و صنوف فضل آفریننده انفس و آفاق در رسید جهان را
مهر و ش مسرت و نشاط و هم آغوش فرحت و انبساط گردانید حق عز و جل همیشه این روز سعید افروز
بر ذات مسعود و صفات مبارک فرخنده کناد و جمعیت و بهجت دائمی روزی باد ... یا رب
این عید سعید هزاره گیتی باد فرخنده باد بار دگر مبارکباد عید الاضحی ... سبحانه
تعالی شانه برکات فیض آیات یوم میمنت لوام عید الاضحی که ... فتح الباب هزاران دولت
بیدار فیض و فضل الهی ست و قدوم سعادت لزومش بر حال اهل عالم لبیان قطرات باران نزول
ملائکه و شناهی مهمانان لبیان روحانیان و دلان روز دل بزیارت حرم محترم ... مشغول
سعادات و مانند قدسیان مشغول ادای مراسم طاعات و عبادات بذات ملکی صفات قدسی
سمات مبارک و میمون خجسته و همایون کناد و مخالفان بدنها را همیشه غرق خون دارد و کعبه ...
دار الامرا و علیهم الصلاة والسلام خانه زاد عقیدت نهاد که ... الفیض ...
ودیعت بران سماء ... الانجمت نشکست حسرت می برد با ذات آداب کورنش مبارکباد مستعد ...
... فلک ... عاطفت ...
... اقبال

بعد و بال اختتام سیما بیت خورشید عز و دولت نو ذره پرورست * همواره از سپهر بلندی بلند باد تهنیت

خدمت فوجداری بمیر صاحب الامناقب قدردان عمیم الفیض الاحسان سلمه الرحمن عنایت الهی

گلدستهٔ بندگی و اتحاف غنچهای پسندگی معروض آنکه باصغای مژده بهجت افزای تقرر خدمت فوجداری سرکار

اکبرآباد انواع خوشدلی و شادمانی والوف مسرت و کامرانی پیرامون حال عقیدت اشتمال گردید الحمد که دعای

خیرخواهان صمیم بدرجهٔ اجابت گرائید و شاهد مدعا عبودیت نهادان رسوخ عقیدت صمیم آنچنانکه دل میخواست

از تتق حجاب بجلوه ظهور رسید او سبحانه تعالی بظهور آثار و عید موثره ترقی طلب اینخدمت را اکتفا به نیابت دیگر مناصب

مبارک و همایون کناد و نوبت باصغای اثر ساده کامرانی و مسند اقبال آمانی متمکن گرداد زیاده حد التماس نما بدا ایام حشمت

و جمعیت در تزاید باد تهنیت خدمت دیوانی بالاصالت بنیاز مندان مظهر جود و الاحسان سلمه الله تعالی بعد آرزوی

استحصال استفادهٔ خدمت فیض‌درجت معروض رای مهر انجلا میگرداند هزاران هزار شکر بجناب الهی که درین

روزگار مسرت آثار باستماع نوید مسرت جاوید بتفویض خدمت دیوانی پرگنه بنام نامی آن مظهر فیض ربانی هزاران آیات

شادمانی و هزاران اسباب کامرانی برروی خیرخواهان که خواهان ازدیاد دولت و بقای حشمت آنخداوندگاری اند کشاده

و آمال و آرزوی خیراندیشان بعنایت شمع مرام روشنی پذیرفته و کلبهٔ تمنا و وفا کیشان بنور مصباح

نورانی شده ایزد تقدس و تعالی جلشانه باضعاف سبکروالاف فرخندگی خجسته و میمون گرداناد و هزاران مقصوده

را زیاده از این بمراتب اعلی رساناد و اینکه این ضعیف از قدیم در خدمت آن نیاز مندان سمت عقیدت

و بندگی مستحکم دارد امیدوار است که بلطف و شفقت بحال این خیرسگال مبذول باشند زیاده حد ادب

در تهنیت خدمت سرداری هواره مسرت درستی روزگار مخلصان صدق آثار باد

آن مرجع ارباب حوائج باد درین هنگام سیمنت التیام که باز مژدهٔ جان‌افزا و مسرت روح افزای خدمت دار

پرگنه بنام نامی آن مظهر مهربانی از سرکار فیض آثار جناب عالی متعالی دام اقباله بگوش این محنت کش

قالب افسرده را جان تازه بخشید بیت دل من بسته بود چون غنچه * بشگفت از نوید این مژده * شکر این نعمت

تا کجا بجا آرم بهر حال ازرم بلطف بسیار پرورش گار بنده نواز و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف مخالفان

والا منشی الاجناب خاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته بنده کرسته عصر هزار شکر خدا صد هزار شکر

خدا او تعالی شانه انبراچه آیین مجاز و ضیافت پسندیده پیش خداوند ضمیره اند گردیده باد تهنیت

نو لهٔ خدمت صاحب صدر محاسن اخلاق شیخ محمد اسحاق سلمه الله تعالی تمنا ادراک

سهر اعطاف لاانتها آگاه شده بجه عامی چه از دست تفرابر شکر بدرگاه داده اما از آنکه از سهو نسبتی قلم شد گلزار

درین ایام بهجت نماد فرحت انجام با استماع نوید سراپا امید ولادت باسعادت فرزند ارجمند سعادتمند

یگانه زمانه الله مسرت روداد که در بسیط سبع ربع بسبب شادی بسیار سعید شده ازانجا فرح گشت سعید هنگامه قطره

باران بکاه خشک سید ایزد تبارک و تعالی مبارک فرموده آن نونهال چمن اقبال را با بسیاری عمر رسید

در سایه عاطفت پایه امزی حقیقی پرورش داده به عمر طبیعی رسانا دهر بهمه عمر دراز باد و جانش کامیاب باد

عرضداشت در تهنیت سالگره شکر و سپاس بدرگاه واهب بی‌قیاس که این سال فرخنده فال

بر سنین عمر ابد طراز المهر سپهر سلطنت و جهانبانی و نیر سپهر مملکت و کشورستانی برافزوده واو ده

لعبه کاینات سیما نیه والوانچه ذوق بهجت نشاط و بالی د اسباب لوف منتر و کامرانی بر رو آفاق

گشاده و ابواب گرد انیده بسبب این سالگره گره زد لماد اکرد از بهر نشاط و عیش و خوش ایما کرده گره کشائی کار

کاران جمعیت بخشائی خاطر پریشان روزگاران همچنین روز دل افروز مبارک و میمون باد

گره سالگره لیسر [illegible] گردانا دو بالنبی و آله الامجاد فصل چهارم در رضا و قضا و تعزیت

تعزیت خطی در تعزیت مخلص [illegible] الاحباب است از سوانح واقعه جانکاه [illegible] شرح

که پیرایه [illegible] سستی منزل چه قدر [illegible] در باطن یگانگی باطن [illegible] یافته از آنجا که

از مشیت ایزدی چاره نیست [illegible] شاهراه [illegible] ناچار بصبر [illegible]

مشفق هم طریق تسلیم و رضا اختیار نموده و از تنازل [illegible] بمقام سکوت [illegible] آمدن

مع الصابرین زیاده چه نوشته شود ایضاً لاالصاحب عمیم الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از واقعه

[illegible] کشتی حیاتش حباب دار در آب فنا بگرداب اجل فرو رفت زورق دل محبت منزل [illegible]

امواج غم و الم [illegible] چون از مشیت ایزدی چاره دیگر نیست و این [illegible]

آخر الامر [illegible] ایضاً [illegible]

مشفق مهربان [illegible] مراتب محبت [illegible]

ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب کلی است [illegible] و خاطر [illegible]

[illegible] ضمیر منیر [illegible]

شده [illegible] پشت فاطر [illegible] حقیقت آگاه [illegible]

۵۶

[illegible]

بنات واحباب او پیوسته تماشای کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد و برین تقدیر یقین حال است که بطلوع آفتاب وصال و رسیدن بمقام اطمینان تسلیم سر رشته فرمان گذشته باشند جدا او ناسزاست که خادم [illegible] ازین قصه بسحر بسیار گزین متاسف شده لیکن چه توان کرد **بیت** بهتر ز خون شوم ز دیده عکسم اگر بدانم که گر به سر آید نیست **فصل پنجم** در رقعات شوقیه و طلب مطالب و رسید اخبار و غیره مطالب ضروری **رقعه** [illegible] بیگ و مخلص [illegible] ورنگ لاله صاحب [illegible] زاد لطفه با وجه بیچارگی نامه تنها وصال ولنواز گام فرسائی و سعت میدان فراق جانگداز بحدیست که و کیل نامه کاغذین و سیاهی خامه چوبین تحمل آن نتواند شد ناچار **بیت** زبان خامه ندارد سر بیان فراق و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق + بتسطیر کلمات و جواب التجه [illegible] پرداز **بیت** احوال بجز نیست ولی از غم جدائیم + از بهر ملاقات تو هر دم بدعائیم + از روزیکه آن خوشخرام گلشن رعنائی این ناتوان کوی یکتائی را قمری وار بسر دامنه تنهائی گذاشته بگدای عالم جدائی گره دیده در دیده رسیده محنت کشیده خواب رسیده مانند چشم گرداب بر آب دوز راه انتظار آن آرام جان نگران و گوش بهوش صدف بسان قطره نیسان منتظر صدای پا پیک صبای بشارت رسان **بیت** مرا که چشم خیالی نیست بستر تنهائی + سحر آوازپای چشم بکشائیم که می آئی + خوشا وقتیکه کلبه فراق بپای من بقدوم آن رشک مهر غیرت افزای چشمه خاور گردد **بیت** یک سحر از در امی دولت بیدار بیا + روز ماسیاه شده بی تو شب تار بیا + زیاده **بیت** باد الهی شفقا در وعده تنهائی نبرج یکتائی صورت آرام غفلی و جلی بیان انور علی همواره از گردش زمانه ناسزاوار یکبار بوده و روانق بجهیم و دلو با فزای تحمل و سنتی باشند دلنشانی [illegible] خاک سپاه و طوفانی دریای ناسپید آشنا [illegible] در فراق بیحد لیست که بپا و و رمی ملاح خاطر یک گونه از آن [illegible] [illegible] و طوفان [illegible] [illegible] لطیفه خوردست حیرانی جو دوست و پا بسوی ساحل [illegible] [illegible] صد حیف صورت این بیقرار راصاحب از راه [illegible] [illegible] غالبا گاهی مصاحبت گردیده اند کشتی دل [illegible] و گرداب [illegible] [illegible] تلاطم امواج اضطرار بلاح حقیقت نا خدای حقیقی بباد بان فضل [illegible] آشوب بلا و سوج غضب بکنار عنابر کنار وشته حاضر آن لوح زمان [illegible]

۵۷

ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت و الام هجر بساحل تسکین و آرام گرداند بیت کشتی شکستگانیم
ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم آن یار آشنا را [illegible] و درد فراق الغیاث از محنت مهاجرت
حالتیکه بیدل [illegible] گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده [illegible] تا کی بجز اتصال آن نونهال
بوستان [illegible] و گلبن گلستان مطالب [illegible] بلبل [illegible] ناله [illegible] نوای [illegible]
[illegible] بوستان [illegible] باطلی [illegible] سحری [illegible]
و در بهارستان [illegible] دیده گریان آبیاری نمی سازد و غنچه شادی گلستان کامرانی
به بهار ملاقات [illegible] رونق تازه گیرد و شکفته [illegible] انجمن [illegible] بی اندازه
[illegible] دیگر گاهی گاهی تا القضای مدت مفارقت با بهای [illegible] یکتا دلی
[illegible] رسانند [illegible] نوازش نخواهد بود الغیاث البراجان [illegible]
فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان شادمانی و نهال بوستان کامرانی [illegible] محبت [illegible]
[illegible] است که گاهی [illegible] مفارقت آن [illegible] یا غمگسار [illegible]
[illegible] خاطر ملالت [illegible] ساخت آن [illegible] اقلیم
حسن [illegible] اتحاد منزل [illegible] بمانند که تا کی
[illegible] گرفتار [illegible] ملاقات [illegible] عبارت
[illegible] شوق
[illegible] دوست [illegible] سازند [illegible]
دوست [illegible] اشتیاق
و درد فراق الغیاث [illegible] درین [illegible] حالیکه
[illegible] باشند
[illegible] سما
[illegible] آشنا
[illegible] سلامت [illegible] اشتیاق
[illegible]

افروز وصول گردید چون خبر صحت عافیت و صحت مزاج شدن با غره دربار فیض آثار سید اسا
شدن ننفولین خدمت برگنه پسند و سابق از حضور بندگان عالی منفصل شدن مفتریان کذب
پیشه و حسد اندیشه از کردار و گفتار خود با سمع دیگر که الفت بود خاطر با قتضای هواخواهی بالامال
نشاط و مالی و مملو خرمی گردید سجدات شکر و سپاس بجناب اسباب المطیبات بجا آورده الحمد لله
که نقش مراد ضمیر خواهان هیچمدان بیکدل صحیح و درست نشست شاهد مراد خیر اندیشان قدیم از حیطهٔ
خفا بعرصهٔ شهود جلوه نما گشت او سبحانه تعالی بطفیل حضرات بیستان بهر باشرقی روز به روز نصیب افزاید
امید قویست که در عرصهٔ قریب بجا سپاس حاصل میرحیدر بهجت مذکوری ارکان حضور زر دانق افزای
پرگنات شوند شرافت پناه شیخ محمد کرار از [illegible] عالی در استدار بهجت بدلیه و کاریه شوق
مستفید خدمت شریف خواهد بود چون خیلی آدم بکار است و بهر فن هوشیار و بسی فرمانبرداری در
هر کاری که معهود خواهد شد لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهد رسانید چندان در باره رفاه حالش و ایقای
الطاف دلی مبذول خواهند فرمود که مرفه الحال بوده شاکر عنایت گردد و هر آینه این عنی بحث باعث
نامور ی سامی در وطن بهجت و آینده توقع که بتر قیم رقایم محبت ختام مسرور افزای خاطر خاست
نا شنیده باشند که در عالم اخلاص مهجیدان مکتوبات نصف الملاقات است زیاده چه اطراد و لطیفا
رایصاحب شفیق مهربان که شهر مانیاز مندان سالاست لعبه تبلیغ مراتب نیاز [illegible] دلتنامی ترتیبات
سامی مواصلت کشته و در خاطر بوده که تحریر بیگیرد از سابق در رقیمه بعضی و داد حصول چه از بندگان
عالی در باره واگذاشت تعلقه شفعت با شیخ عبد الله با بهجت ارقات گرامی شده بود و در جواب الالله
نوشته مرقوم الیه معلوم شد که تا حال تحریر از بیاسا عدت طالع و گردش ایام خود با و صعبات
تنگی به عقوق وظیفه اسی معر گردان با دریا فلاس بهجت که از آنجا ذات نشده صفات چشمه کرم
رحمان بهجت قطع نظر از اینکه نیاز نامه ذریعه پیوستگی او شده باشد حالا بنا بی بهر سامانی
و کثرت احتیاج و لستگانش مقتضی آنست که بهر صورت پرواز و اگذاشت از بندگان خاص
بندگان عالی و دیگر نوشته اخرهٔ حضور که بعامل آنجا موثر باشد حاصل نموده زود رخصت
فرمایند که در صورت دیر رسی بسبب طغیان بارش باران [illegible] آنچه تقاضی عمله کتب تابعیت
بعض ارکان مجرمی بحرمی شده ضائع و خراب خواهد شد ... زیاده ... سبالغه

و ابراز تحقیقات تام ست زیرا که در انجاح مطالب شرفا و نجبا آن شفیق را یگانه اتفاق رسیده اند و نیز فی
الواقع کارگشائی مردم غربا و مقتضای حوال بیگانه بودن شیمهٔ رضیهٔ آن کرم فرمای خواهش است این مرتبه
بانصرام مطالب مرجوعه موصی الیه پرداختن مخلص صمیم را رهین منت و احسان نمود لسنت زیاده هم
ابرام نماید رقیمهٔ ریاض آیاتی جناب ال حدیقهٔ بهجت مال شفقت مخدوم محمد خان برشحات سحاب فیض
ایزد ذوالجلال سرسبز و ریان باد گلدستهٔ یکتائی لیفیه صفا و غنچهٔ بهجت طراز متضمن نونگارش طلب
پیادهای این ضلع وصول بهجت مشمول آورد چون مخبر بود بخیریت و جمعیت بارهای سامی بود دعا
اندوز نشاط و بهجت گردید صورت اینست که مردم نوکری پیشهٔ این ضلع بسبب افزوده کمهان نشانها
نشان جابجا نوکر شده اند هر چند که تلاش نمود از مردم سپاهی چهار که اعتبار را شاید بهم نرسید و
اکثری از قوم ازوال که پیشهٔ سپاهگری اختیار کرده و جمعی خود را از نام معلوم بالفعل سیه حسن که از ساقات
دیارند بهمت با مردم همراهی یکجهتی که همراه سپاهی جان فشانی و در مرکز ستمزدگان نیز رفیق نیاز نامه
ستیخ خدمت سرکار بهجت پیوند نظر سپاهی شجاعت مند اند غیرت و همت از آنها انشاءالله
تعالی در تقدیم لوازم خدمت وجان فشانی رسوخ و ارادات منقوش خاطر ارکان حضور فیض گنجینه
زیاده بر تصدیع دهد در جواب صفا و شده یکی از آشنایان خود مرتبه نوشته بهتر از هر امن
سلامت خطاط در سلسلهٔ حقیقت او بنویش نمودن فلان با پیادهای برادری قاسم بیگ باهم
متصل دریافت گردید فرد حساب برآورده بطرف موصی الیه بلفوف میرسد تنخواه آنها داده مشار الیهم
را از مکان سکونت بر رسانند که بودن آنجا بیش شورش پنهان کناره پیمانگی سوا ان حالی یا مناسب
و بالفعل و در برابر حسب الترقیم از فرستادن بابت پیادهای نونگاشت فرستاده شد بموجب
رسید به پایه سرسانند و تمه تنخواه آنها باقی رنجیدگی که در وصول آن بهیچ عرصه نیست بهر حال
البته این مردم خوب را چو گر دید از چنین مردم خود معرض هم دیگر توقع معلوم یک قبضه دوان کلان
از انقره و یک پیالهٔ چینی از تحویل فلانی و یا از هر جا که باشد زود ترین بدست شتر سوار بایه فرستاده
بنگی انبه بتعداد چهار صد و اند رسیده خاطر بهر و گردانید و ذائقه را حلاوت شکر بخشید خانه آباد
منزه او در ستمبر ۱۸۰۰ که انبا در بهت باید نمود و رقعه بسفارش دوستی ملاذ الاحباب که مهر اله
مطالب هر من مست ـ ـ ـ ـ ـ زینت و افزود مرتب کمال سرحد نوشته او ره معنی با قتضای

[illegible]

رزوحانی سابقی سررشته حفظ الغیب از دست نداده همیشه تجربیت و جبیتهای صوری و معنوی
آن مظهر حسنات بدرگاه واهب العطیات دست بدعاست او سبحانه تعالی و تقدس حسب
مدعای دوستان بیرلیو رنگ مرام کامیاب بمقاصد اعلی ساخته بتوفیق یاد آوری مهجوران
سوفق فرماید و ملاذ او معاذ احوال کساد بازاری روزگار ارباب انش و بینش از لبس و ضجیج
محتاج تحریر و تسطیر نیست عزیز القدر بهره یار که از برادران قریبی دستعدادی از مدتی بیکار و رینولا
بسفارش نیازمند مستفید خدمت شریف میشود انجا که آشنا پروری و نجبا نوازی سجیه رضیه
آن عالی تبار است مهند اسفارش مخلص بیرپا ذریعه پیوند جست او بوده باشد احتمال قبولیت که
با مری شریف تر مامور شده و بتوجه گرامی مرفه الحال بوده بشکر مهربانیهای سامی رطب اللسان
و عذب البیان خواهد بود زیاده ازین بمبالغه نیز دخت دولت اقبال روز به نصیب کناد
عرضی درباب حق رسیدن از خداوند نعمت سلاطین است او بعهده سلاطین پیشین رسیدن
موضع شکر پور بنام بزرگانم مقرر است و این عبودیت التیام نیز بارث آبا و اجداد خود قابض
ماند و در علداری فلانی بموقعه اهلکاران سینه زوری بر حق بنده ناحق مسلط شده هر چند
فدویت پناد در سرکار صاحب ممدوح استغاثه نمود لیکن بسبب نامساعدت بخت بحق خود
نرسیده و درین زمان بمحبت اقتران آوازه غریب پروری جناب آوینده گوش جهانیانست امید از
فضل و کرم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیت حق بحقدار رسانیده آید دولت اقبال [illegible]
عرضی در استدعای وجه معاش احوال قدیم فدوی غلام [illegible]
که محض بعنایات خداوندی بکامی و ناکامی رسیده از بدبختی طالع منکوس حالت بیکاری
بیماری گرفته آمده که دشمن به بدن آن می لرزد و دوست بیگریه و در خانه نان شکاری
سفر تاب و توان در سر جمله کسی احوال بیکسی بعرض خداوند نعمت نمیرساند حالا در سرکاری
که نهران بیکسان محتاجان پرورش می یابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار
بود حالا بجز صورت تجرد و بیکسی بنظر نمی آید که نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید و
در بنقعد بیکبر بعرض برساند بیکبر و ده قدیم در حالت پر ملالت
نمی آید که دستگیری بنده از پا در افتاده نماید لهذا امیدوار پرورش

واقبال مطلع حشمت و اجلال تابنده باد بر ارباب العباد حاجت کتاب دستور العمل دیوانیان

مشتمل بر پانزده آئین آئین اول عاملان و چودهریان و تعلقه داران را در خلوت راه

ندهد و مقرر کنند که سر دیوان حاضر شده باشند و زیره رعایا و مجرمان که شاکی عرض حال بیایند آنها را

و سفلا و ملا راه داده بجهه گوش شنا ساخته تا در اظهار حاجت محتاج بتوسط غیری نباشند آئین دوم

بعاملان قدغن نماید که هر سال ده بده مزارع و ارتیه و قلبه کشت رقبه ارسند اگر رعایا مجال باشند

اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت دارند و یا تخم زیری کوشند و نسبت بسال گذشته افزونی

مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی جنس اعلی سعی نموده تا توانند زمین لائق زراعت افتاده

نگذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور نماید استمالت

و دلاسای مقدور بجا آرد و در باب جمع حسب اقتضا رعایت لازم شناسند آئین سوم باشنای

پرگنات تاکید نماید که هر سال بموجودات مزروعات ده بده اسامی باسامی تمام جمع را

از روی خبرگی بمقتضای کفایت و خیرخواهی سرکار و رفاهیت رعایا مشخص نموده قبول و

جمع را بلا اهمال بدفتر و الا ارسال نمیده باشند آئین چهارم آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر شده

باشد درین باب تاکید و بیان قدغن کنند که تحصیل محصول بر فصل حال شروع نموده بازخواست

آن مطالبه بعمل آرند و خود بنفسه هفته بهفته خبرگیرند تاکید نماید که بنوعی احدی از قسط [illegible] چیزی

باقی نگذارند و اگر احیانا از قسط اول قلیل موقوفات داشته باشند تاکید نموده در قسط دوم [illegible]

وصول آرند و در قسط سوم در سال تمام بیباقی نمایند آئین پنجم آنکه باقی سنوات را اقساط مناسب

در طاقت و حالت رعایا قرار داده تاکید و بیان تاکید بلیغ نمایند که بر وفق [illegible] تحصیل در آرند

و در انجام وصول آن خبردار باشند که از غفلت و مساهله عمال بتعویق نیفتد آئین ششم

آنکه هرگاه خود براهی دریافت کیفیت پرگنات برآید در هر دهی که وارد شود صورت مزروعات و قلع

و استطاعت و قدر جمع بنظر در آورده و اگر در تفریق جمع بر هر واحد حساب بعمل آمده باشد مزارع

استمالت [illegible] و گنجایش از جهت سلطان برآورده و سال حال تفریق موجودات ازو

خبر [illegible] بنویسند تا حقیقت کار [illegible] اسناد حسن [illegible] آن وزارت [illegible] ظاهر

و انجام موافق معمول عمل سرکار خالصه شریفه عمال آنچه از عاملان سرکار

عالی متعالی افزوده باشند وارسیده که آنچه از ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چه قدر باقی نگاشته وجه
مقدار لعینه کمی آفت مجرا گرفته نظر به مراتب گذشته بازیافت نماید و آنچه موقوف که هرگاه آنها
پرگنات را بحالت اصلی ظهور خواهند داد حقیقت بعرض الاخر رسید در خور و دلخواهی به امر
رعایت خواهد شد آئین هشتم آنکه در فوطه خانه مقرر نمایند که فوطه داران روپیه سکه مبارک عالمگیر
بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی و جنسی آنکه رایج بازار باشد هرگز داخل فوطه خانه
نکنند و اگر بدانند که از بازار گردانیدن جنس ناقص و تحصیل تعویق می افتد وجه بالائی موافق حساب
از رعیت گرفته تبدیل انداز و بعمل آرند آئین نهم آنکه هرگاه استماع افتد اگر آفت سماوی و یا ارضی در محلی
رو نماید عمل تا کید بلیغ کنند که موجودات مزروعات را قرار واقعی کمال احتیاط و نگاهبانی نماید
و مزارع وارسیده جمیع آن روی چه و رسمی ملاحظ هیئت آبادی مشخص سازند آفت رسیده که تفریق
آن باعتبار چودهری و قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا رعیت بحق رسند و آزار
و نقصان آن با متغلبان تغلب نتوانند کرد آئین دهم در باب عدم طلب و رفع اخراجات
زائد المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایا است با عمال و عمال و چودهریان و قانونگویان
تاکید بلیغ نموده محلکات بگیرند که زیادتی طلب و اخذ ابواب ممنوعه ننمایند و درگاه خلائق پناه گیر
بعمل نیاید چه و چه قسمت غیر یاب باشد و اگر احدی بران اقدام نماید از ارتکاب و تعدیل بازیابید
حقیقت بحضور بنویسید تا از خدمت معزول شود و بجای او دیگری منصوب گردد و آئین یازدهم
آنکه برای تحقیق برآمد اصلی ... ناکه آمدنویسی که ... باشد ... نماید
آئین تحقیق برآمد خام آنست که برآمدنویس هنگام ... کاغذ ... لباسی تحقیق با چودهری
چودهری مال و اخراجات و رسومات اسامی وارسیده به حقیقت از نام محسوب ساخته باشد
لیصرف آئین عامل و زمینداران و غیره نام بنام نموده و تا ممکن باشد کاغذ تمام و بنیاد
پرگنه فراهم آورده ترجمه نماید اگر بسبب عدم وجود پتواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع متعدد
بدست نیاید آن زمان که از روی برآمدهات کامل سرسری کرده داخل طومار کنند و این
را هم باید که بعد طیار شدن طومار بسنجد اگر موافق دستور العمل آمده باشد و هم تصرف ... آن
موافق ضابطه و تصرف چودهری و قانونگوی مقدم و پتواری آنچه ...

گرفته باشم

بمعرض بارخصت دارد آئین دوازدهم آنکه از اجماع اسناد کروریان و فوطه داران هر کس
سپاهی و درستی و دولتخواهی بتقدیم خدمت قیام نماید و موافق دستور که بقلم آمد اقدام و رسیده
مراسم نیکو خدمتی بجا آرد و آنچه مال ساخته نویسید که بعد از کفایت اندیشی دریافت داری
پذیرد بهره مند خواهد شد و اگر خلاف آن عمل نماید حقیقت او را بحضور بنگارد که از خدمت معزول
و از نوکری برطرف شده سزای کردار ناهنجار در کنار خویش ببیند تا دیگران عبرت پذیرند.
آئین سیزدهم آنکه گرد آوری سررشته کاغذ بتاکید تمام از وقت هنگام نماید و در محلیکه
خود اقامت داشته باشد روزنامچه تحصیل مال سائر خزانه روز بروز و از پرگنات دیگر
روزنامچه تحصیل و مصارف هر پانزده روز واسطه تحویل فوطه داران جمع و [illegible]
[illegible] و طومار جمع و محصل جمع خرچ و جمعبندی تحویل فوطه دار بتفصیل از رعایا بقید فصل
در آرد و از آن ملاحظه نموده آنچه زواید بحساب صرف شده باشد بمعرض بارخصت آورده بدفتر
خانه دار الارسال دارد و کاغذ حدیث تا سیع و کاغذ سیع تا حالیه موقوف نگذارند آئین
چهاردهم آنکه امین و عامل و فوطه دار از خدمت معزول شود و کاغذ آنها بتاکید تمام گرفته بر جنابت
زواید الا ابواب ممنوعه باقی آرد و بدر نویسی که موافق قاعده دیوانی بمعرض بارخصت آورده
کاغذ را بسررشته رسول ابواب بار نویسی عامل معزول به کچهری الا [illegible] که از جمع [illegible]
ذمه عامل نماید آئین پانزدهم آنکه نسخه دیوانی را مطابق قاعده معهوده بفصل فصل مرتب
بمهر متصدیان و تصدیق خود بدفتر خانه دار الارسال [illegible] داشته باشد [illegible]

الحمد لله والمنه که کتاب مستطاب جامع [illegible] در مطبع [illegible]
باهتمام [illegible] واقع [illegible] بماه رجب المرجب [illegible]
[illegible] والانعام [illegible]